

حکمتیست ها و پاندولیسیم میان سکتاریسم و

آوانتوریسم

صفحه ۵

**قتل عام زندانیان سیاسی
را نه فراموش می کنیم و
نه می بخشیم**
به پیش!

دهه ۶۰ در تاریخ یکی از خونین ترین و جنایت بارترین دهه های تاریخ ایران است. در این دهه، هزاران تن از مخالفین سیاسی و بویژه بهترین رهبران و فعالان کارگری، کمونیست ها و آزادیخواهان در زندانها پس از تحمل شکنجه های

بقیه در صفحه ۴

رویارویی آمریکا و ناتو با روسیه

صفحه ۱۵

نیشکر هفت تپه

یک خبر و یک سرود

صفحه ۱۷

کمیته هماهنگی

گزارش مجمع عمومی و خبر

صفحه ۱۸

پرریس سندج

مصاحبه بهزاد سهرابی با

یدالله خدزی

صفحه آخر

پیش بسوی انسجام گرایش سوسیالیسم کارگری

همانگونه که در اطلاعیه ای در به پیش! ۳۱ به اطلاعتان رسید ششمین کنفرانس اتحاد سوسیالیستی کارگری در ماه اوت ۲۰۰۸ برگزار شد. موضوع محوری این کنفرانس موقعیت عمومی سوسیالیسم کارگری ایران بود و همه مباحث طرح شده در کنفرانس در پرتو آن بررسی گردید. برای شناخت بیشتر خوانندگان به پیش! با این مباحث مصاحبه ای با رفیق رضا مقدم انجام گرفته است که بخش اول آنرا در این شماره می خوانید. به پیش!

۱- رفیق رضا در بند اول اطلاعیه پایانی کنفرانس ششم اتحاد سوسیالیستی کارگری آمده است: مبحث محوری این کنفرانس موقعیت عمومی سوسیالیسم کارگری ایران بود. ممکن است بگوئید که در این مبحث کنفرانس به چه موضوعاتی به طور مشخص پرداخت؟

در این مبحث اوضاع عمومی جنبش کارگری و دانشجویی مورد بحث قرار گرفت و در یک سمینار جانبی اوضاع عمومی جنبش زنان و بطور خاص موقعیت کمپین یک میلیون امضا نیز بررسی شد. تاکید شد که آنچه سوسیالیسم کارگری ایران را از جریانات دیگر مجزا می کند استراتژی های متفاوتی است که برای هر یک از این جنبش ها طرح می کند. به این اعتبار نگاه سوسیالیسم کارگری به اختلافات و تفاوت های مطرح در این جنبش ها از زاویه اختلاف عقیده و ایدئولوژیک و یا برنامه نیست بلکه از زاویه راههای معینی است که هر یک مطرح می کنند تا این جنبشها به مطالبات و خواستههای خود برسند و در عین حال در پیوند با هم یک جنبش وسیع اجتماعی باشند برای به دست آوردن اهداف سیاسی و اقتصادی فوری طبقه کارگر، و به این اعتبار تسهیل کننده پیشروی جنبش طبقاتی کارگران باشند برای الغا مالکیت خصوصی سرمایه داری و لغو کار مزدی. از این منظر موقعیت سوسیالیسم کارگری در این جنبشها با میزان مقبولیت یافتن استراتژی طبقاتی در این جنبشها سنجیده میشود و درجه پیشرفت و موانع بر سر راه آن نیز راز آلود نیست و برای همگان قابل مشاهده و ارزیابی است.

در ارتباط با جنبش کارگری ایران موقعیت دو گرایش راست و چپ بررسی شد. هر دو گرایش چپ و راست ایجاد تشکل کارگری را مهمترین نیاز طبقه کارگر و فعالیت برای ایجاد آنرا در محور فعالیت خود گذاشتند و از این زاویه خود را از جریانات دیگر تفکیک کردند. به عبارتی دیگر، تمام جریاناتی را که به این

بقیه در صفحه ۲

**صدور احکام شنیع شلاق نیز
کارگران را از مبارزه باز نمی
دارد!**
صفحه ۱۴

**در زندان جمهوری
اسلامی**
صفحه ۱۲

جنبش کارگری برای ایجاد تشکل قرار دادند. بدین ترتیب تشکل کارگری با یا بدون اجازه و سازش با دولت و کارفرما که بیانگر دو نوع استراتژی گرایش چپ و راست برای ایجاد تشکل بود عرصه رویارویی نظری سوسیالیستها از یک طرف و اتحاد لیبرالها و سوسیال دمکراتها در جنبش کارگری از طرف دیگر شد و با دست بالا یافتن عملی استراتژی گرایش چپ در قبال ایجاد تشکل کارگری پایان یافت. مباحث چند ساله اخیر بر سر نوع و ماهیت تشکل کارگری یکی از غنی ترین و عمیق ترین مباحث کل تاریخ جنبش کارگری ایران است و یکبار دیگر و بطور ملموس برای وسیع ترین بخشهای فعالین جنبش کارگری ایران اثبات کرد که به کارگیری تئوریهای مارکسیستی برای تدوین سیاستهای مبارزه کارگری مطلقاً حیاتی است.

۳ - گفتید که استراتژی گرایش چپ در جنبش کارگری دست بالا یافت. کمی بیشتر توضیح دهید که چرا استراتژی راست در جنبش کارگری امکان طرح و مقبولیت یافت، چگونه استراتژی گرایش چپ دست بالا را پیدا کرد، و آیا با تثبیت استراتژی گرایش چپ در جنبش کارگری تقابل این دو گرایش تماماً به پایان رسیده است؟

فعالین گرایش راست نسبت به رژیم اسلامی مواضع ممانشات جویانه و سازشکارانه ای داشتند و در کشتارهای دهه ۶۰ مانند فعالین گرایش چپ که مواضعشان نسبت به رژیم ستیزه جویانه بود، فعالین خود را از

تعامل، همکاری و اجازه گرفتن از وزارت کار دنبال میشد. در صورتیکه درست برعکس تشکل کارگری مورد نظر گرایش چپ بر مبنای مبارزه طبقاتی و جنبش طبقه علیه طبقه استوار بود و لاجرم استراتژی آن نیز نمی توانست در همکاری با وزارت کار و اجازه گرفتن از آن استوار باشد. استراتژی گرایش چپ برای ایجاد تشکل بر بسیج و اتکا بر توده های کارگر برای سازماندهی جنبش ایجاد تشکل استوار بود.

۲ - درباره استراتژی سوسیالیستی در جنبش دانشجویی و زنان می توان بعداً جداگانه صحبت کرد؛ اما اینجا کمی بیشتر توضیح دهید که این دو استراتژی مختلف در جنبش کارگری برای ساختن دو نوع تشکل، از چه دیدگاه های مختلفی ناشی می شود؟

در چند سال گذشته فعالین و پیشروان جنبش کارگری ایران به اشکال گوناگون درگیر یکی از عمیق ترین مباحث تئوریک و سیاسی در دفاع از این دو استراتژی بودند. در این دوره فعالین گرایش چپ جنبش کارگری ایران عمیق ترین مباحث پیچیده تئوری مارکسیستی دولت را در تحلیل ماهیت رژیم اسلامی و جنبش اصلاحات سیاسی بکار بردند و آنرا پشتوانه دفاع از استراتژی جناح چپ جنبش کارگری برای سازمان دادن حرکت طبقه کارگر برای ایجاد تشکل قرار دادند. در جناح مقابل نیز مخلوطی از ایدئولوژیهای لیبرال و سوسیال دمکرات تمامی قدرت نظری خود را پشتوانه حرکت گرایش راست

مصاحبه به پیش! با رفیق رضا مقدم در باره مباحث کنفرانس ششم اتحاد سوسیالیستی کارگری

معنا طرفدار جنبش مطالباتی بودند که کارگران را ناآگاه به خواستههای می دانستند و فعالیت می کردند تا با "آگاهگری" کارگران را به خواستی که آنها فکر می کردند باید داشته باشد واقف کنند، در خارج از بستر عمومی جنبش کارگری قرار گرفتند.

منتها آنچه دو گرایش چپ و راست را در این دوره متمایز می کرد موضوعاتی نبود که بطور مثال از انقلاب ۱۳۵۷ تاکنون داشته اند، نظیر اختلاف بر کنترل کارگری، شورا و سندیکا، قانون کار، جنگ ایران و عراق، برخورد به رژیم اسلامی و بطور مشخص وزارت کار. اختلاف دو گرایش چپ و راست جنبش کارگری در این دوره عمدتاً بر سر ماهیت تشکلی بود و هست که هر یک خواهان آنند و به این اعتبار اختلاف بر سر دو نوع استراتژی متفاوتی است که برای دستیابی به این دو نوع تشکل وجود دارد. تشکل مورد نظر گرایش راست از نظر ماهوی منطبق بود با نوع تشکلی که جنبش اصلاحات سیاسی خواهان آن بود یعنی تشکلی بر مبنای آشتی و سازش طبقاتی با صاحبان سرمایه و صنایع و نمایندگان سیاسی بالقوه آنها نظیر جبهه مشارکت. به همین دلیل استراتژی گرایش راست برای ایجاد تشکل مورد نظرش نیز بطور مشخص از طریق

000

Postfach 940166
60459 Frankfurt
Germany

bepish@hotmail.fr

به پیش!

به پیش! زیر نظر شورای نویسندگان و ویراستاران منتشر میشود. مسئولیت هر مطلب درج شده بر عهده نویسنده آن است. نظرات جمعی شورا در سرمقاله یا مقالاتی با امضای **به پیش!** منعکس میگردد. شورا در رد یا پذیرش و نیز در کوتاه کردن و ویرایش هر نوشته رسیده آزاد است و تصمیمات خود را به اطلاع فرستنده آن میرساند.

از عروج استراتژی سوسیالیسم کارگری در جنبش دانشجویی بود شدت هیستریک و هتاکانه شده است. در این دور جدید گرایش راست در خارج کشور وظیفه اتهام زنی و فحاشی به فعالین سوسیالیست جنبش کارگری را علنا به لِمپنهایشان سپرده اند و بقیه هم که شجاعت بیان علنی نظراتشان را ندارند بزذلانه همین مضامین را در محافل و در گوش این و آن پچ پچ می کنند و این شده محور فعالیتشان. در صورتیکه در مقابل فعالین سوسیالیست جنبش کارگری دنیایی کار و فعالیت برای ایجاد تشکل کارگری وجود دارد و بدان مشغولند فعالین گرایش راست شب و روزشان را با غیبت و بدگویی پشت سر سوسیالیستهای جنبش کارگری می گذرانند.

۴ - اگر تقابل محوری بین دو گرایش راست و چپ در جنبش کارگری بوده است، به نظر شما جریان محسن حکیمی، و ماجراهایی که در کمیته هماهنگی آفرید، در این رابطه چه جایگاهی دارد؟

جریان محسن حکیمی حاشیه ای تر از آن است که در گرایشات اصلی جنبش کارگری جایی داشته باشد. جریانی که در خارج و داخل به نام لغو کار مزدی فعالیت می کنند در یک حادثه استثنایی موقتا موقعیتی در میان فعالین جنبش کارگری بدست آوردند که خیلی سریع برای فعالین کارگری هم روشن شد به جنبش کارگری و مسائل آن بی ربط هستند. محمود صالحی برای دیدار با آنا بیوندی از اعضای هیات اعزامی "آی سی اف تی یو" احتیاج به مترجم داشت و در آن فرصت کوتاه هم تنها محسن حکیمی در دسترس بود تا به محمود صالحی کمک کند و سپس برای سخنرانی نیز به سفر برود. بهر حال محسن حکیمی به شکل گیری

راست، از هم پاشیدن تشکل خود آگاه آنها یعنی "هیات موسس سندیکاها..." در داخل و سازمان بنیاد کار در خارج کشور بود. از آن پس فعالین گرایش راست همانند لیبرالها و سوسیال دمکراتها هیچ استراتژی معینی بعنوان یک گرایش برای ایجاد تشکل ندارند چرا که در مقابل یک دو راهی قرار دارند. یا باید فقط به فعالیت‌های تبلیغاتی بپردازند و صبر پیشه کنند تا شاید یکبار دیگر متحدانشان در بالا قدرت بگیرند و فرجه ای برای فعالیت آنها برای ایجاد تشکل ایجاد کنند. و یا اگر نخواهند صبر پیشه کنند باید فعلا به فعالیت‌هایی که دوباره متحدانشان را به قدرت میرساند شرکت کنند تا فضا و شرایط برای اجازه تشکل های مورد نظرشان فراهم شود. مصاحبه منصور اسالو با سایت جبهه مشارکت بنام "نوروز و از زندان که به کارگران واحد فراخوان داد تا در "انتخابات" مجلس هشتم شرکت کنند و به یاران خاتمی رای دهند، نمونه ای از این نوع فعالیت بود. از آنجا که استراتژی گرایش راست برای ایجاد تشکل در داخل کشور اکنون مطلقا کارایی ندارد فعالین و مدافعان آنها در خارج کشور هم اتحاد و انسجام خود را از دست داده اند و نمی توانند مشغول هیچ فعالیت سازمانگرانه ای در چارچوب اهداف عمومی گرایش راست برای ایجاد تشکل باشند. بنابراین به اندازه کافی وقت دارند که با فعالین گرایش چپ جنبش کارگری تا آنجا ضدیت کنند که اگر حرکت و فعالیتی را به نفع گرایش چپ و سوسیالیست تشخیص دهند از هیچ خرابکاری علیه آن دریغ نکنند. اینها حتی سخنرانی پالتاکی فعالین کارگری داخل کشور را تحریم می کنند چنانچه ببندارند به نفع گرایش چپ و سوسیالیست جنبش کارگری تمام میشود. این ضدیت با تحولات مهمی که در جنبش دانشجویی پیش آمد و نشانه ای

دست ندادند. گرایش راست در مجموع شالوده کادری خود را حفظ کرد و مانند همیشه به محض رویت روزنه ای در بالا که با انتخاب خاتمی ایجاد شد سریعاً به جلو آمد و در تشکلی به نام "هیات موسس سندیکاها..." متشکل شد و در غیاب فعالین و تشکلهای گرایش چپ مطالبات کارگری را از زاویه خود بیان کرد. جلوی صحنه آمدن گرایش راست با فاصله کمی بعد از عروج جنبش اصلاحات سیاسی برای بخشی از فعالین گرایش چپ که با سقوط اردوگاه شوروی از نظر اعتقاد به سوسیالیسم دچار نزلزل شده بودند، موجبی شد تا "ابرومندان" به تنها جریان کارگری "واقعا موجود" که در "هیات موسس سندیکاها..." متشکل بودند، بپیوندند!

منتها این دوره خیلی زودگذر بود چرا که با جنبش کارگری ایران که فعالینش اساسا سوسیالیست و چپگرا بوده و هستند خوانایی نداشت. سوسیالیستهای جنبش کارگری بسرعت صفوف خود را از نظر سیاسی، نظری و تعیین خط مشی سر و سامان دادند و به مقابله با استراتژی و سیاستهای گرایش راست پرداختند. فعالین گرایش راست به توافقنامه دولت خاتمی با سازمان جهانی کار که شوراهای اسلامی را کنار می گذاشت و فضایی برای ایجاد تشکلهای دلخواه این گرایش باز می کرد تاکید کردند و منتظر اجازه از بالا شدند اما گرایش چپ بر اتکا به توده کارگر و ایجاد تشکل بدون اجازه از کارفرما و دولت تاکید کردند. با مجلس هفتم که دوم خردادها از آن کنار گذاشته شدند و سپس رئیس جمهور شدن احمدی نژاد، گرایش راست متحدین بالای خود را که ایجاد تشکل مورد نظر خویش را منوط به اجازه و توافق آن کرده بود از دست داد و استراتژی ساختن تشکلش عملا ناکارا شد. از عواقب شکست استراتژی

۰۰۰ واقعه ای کمک کرد که منشا یک تحول بزرگ در جنبش کارگری ایران شد اما سرعت روشن شدن نمی تواند با جنبش کارگری همسرنوشت باشد. بهرحال همگان از وقایعی که در کمیته هماهنگی گذشت اطلاع دارند. اسناد مباحثات کمیته هماهنگی علنی است و یکی از نشانه های پیشرفت جنبش کارگری ایران است. فعالین کمیته هماهنگی یکی از جدی ترین مباحث تاریخ جنبش کارگری را که به مجموعه وسیعی از مباحث تا کنونی تاریخ سوسیالیسم بر می گشت را مدیریت کردند و پس از نزدیک به سه سال مباحث درونی به سرانجام رساندند. جریان لغو کار مزدی یک سیستم دست ساز را ارائه داده بود که کل تاریخ جنبش کارگری و سوسیالیستی ایران و جهان را از تمامی زوایا به چالش کشیده بود و فعالین گرایش چپ جنبش کارگری بر

آن غلبه کردند و نشان دادند که از چه درک و دانش بالایی در دفاع از منافع طبقاتی خود برخوردارند. دو نمونه معروف از نتایج بشدت مخربی که نظرات باسمه ای لغو کار مزدی برای فعالیت روزمره کمیته هماهنگی در بر داشت، مخالفت با روز جهانی حمایت از کارگران ایران و شرکت واحد بود که توسط "آی سی اف تی یو" فراخوان داده شده بود و دیگری مخالفت آنها با سندیکای شرکت واحد بود. فعالین لغو کار مزدی مانع شدند تا کمیته هماهنگی بطور یکپارچه در این دو مورد وارد عمل شود و از برسمیت شناخته شدن سندیکای شرکت واحد و کمپین جهانی دفاع از کارگران ایران حمایت کند. فعالین لغو کار مزدی از رفتن به مجمع عمومی چهارم کمیته هماهنگی خودداری کردند و از آن جدا شدند و تحت نام منطقه تهران کمیته هماهنگی

فعالیت می کنند بدون اینکه از خود سؤال کنند خود کمیته هماهنگی کجاست که اینها منطقه تهران آن هستند. با جدایی فعالین لغو کار مزدی، کمیته هماهنگی مشکلات سابق را ندارند. بعنوان مثال در مبارزه کنونی کارگران هفت تپه علیه کارفرما و برای ایجاد تشکل، کمیته هماهنگی دوشادوش کارگران هفت تپه هستند. در صورتیکه فعالین لغو کار مزدی در داخل علیه حرکت کارگران هفت تپه برای ایجاد تشکل تومار امضا کردند و در خارج هم علیه آنها مقاله نوشتند. بعلاوه یک روی آوری جدید بسوی کمیته هماهنگی آغاز شده است که مهمترین آن پیوستن "اتحاد کمیته های کارگری" به آن است.*

ادامه دارد

بقیه از صفحه ۱

قتل عام زندانیان سیاسی ...

یا در زیر این شکنجه ها جان سپردند و یا اعدام گردیدند؛ آنها نبود شدند تا یکی از مخوفترین دولت های سرمایه مستقر شود و میلیونها انسان را در دشوارترین شرایط اقتصادی و اجتماعی و خفقان آمیزترین وضعیت سیاسی گرفتار کند.

رژیم جمهوری اسلامی با نظر مساعد قدرت های کاپیتالیستی و در راستای حفظ روابط استثمارگرانه سرمایه داری، که بر اثر انقلاب توده ای کارگران و زحمتکشان در سال ۵۷ موردتهدید قرار گرفته بود، بر سر کار آمد. این رژیم رسالت پایان دادن به انقلابی را داشت که رژیم شاهنشاهی عاجز از سرکوبش را سرنگون کرده بود. دولت اسلامی سرمایه با زندان و کشتار و شکنجه و اعدام به مقابله با مردمی که بپا خواسته و انقلاب کرده

بودند تا از فقر و استثمار و ستم و خفقان رهایی یابند، پرداخت؛ و این را با فراز و نشیب هایی تا به امروز نیز ادامه داده است.

کشتارهای جمعی زندانیان سیاسی فصلی از همین نمایش خون و جنایت است. در دهه ۶۰ رژیم اسلامی سرمایه دو بار به قتل عام زندانیان سیاسی دست زد. یکی در اوائل این دهه، و دیگری در تابستان ۶۷، که در جریان آن هزاران نفر به جوخه های مرگ سپرده شدند.

کشتار جمعی و خونین سال ۶۰ تا ۶۳ را سرکردگان جمهوری اسلامی برای این مرتکب شدند که پایه های لرزان حکومت خود را مستحکم نمایند، و با ایجاد جو ترور و خفقانی که این کشتار یکی از مهم ترین مراحل آن را تشکیل می داد توانستند انقلاب ۵۷ را در هم بشکنند، اما مبارزات کارگران و زحمتکشان و نیروهای پیشرو را نتوانستند خاموش کنند.

کشتار جمعی زندانیان سیاسی در مرداد و شهریور سال ۶۷ زمانی انجام

گرفت که رژیم ناکام از پیروزی در جنگ ارتجاعی ایران و عراق مجبور شد به آتش بس تن دهد، در حالی که نتوانسته بود در داخل کشور نیز مبارزاتی را که ریشه در واقعیت زندگی طبقه کارگر و توده ی زحمتکش داشت ریشه کن کند. در این کشتار که به دستور مستقیم خمینی انجام گرفت هزاران نفر قتل عام شدند و اجساد آنها در گورهای دسته جمعی مدفون شد. به این ترتیب خاورانها سر بر آوردند تا تقابل جنایت و دنائت حاکمان اسلامی و شهامت و استقامت نسلی از مقاومترین مبارزین سیاسی را برای همیشه زنده نگاه دارند.

کشتار جمعی زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و بویژه مرداد و شهریور ۶۷ را نه فراموش می کنیم و نه می بخشیم بلکه یاد آنها را زنده نگاه می داریم و این جنایت رژیم اسلامی سرمایه را به جهانیان می نمایانیم، تا روزی که طبقه کارگر با مبارزه متشکل و متحد خود، زمینه را برای محاکمه این جانان فراهم آورد.*

حکمتیست ها و پاندولیسیم میان سکتاریسم و آوانتوریسیم

سهراب صبح

آخرین شماره ی نشریه ی کمونیست (۱۵۶) - ارگان حزب حکمتیست - از چند منظر مرا به روزهای شگفت ناک و دور دوران نوجوانی (سال های ۱۳۵۴ و ۵۵) بُرد. روزگار پر ادباری که جمع کوچک ما در یکی از محلات جنوب تهران سخت می کوشید خود را روی باسکول یکی از سازمان های کمونیستی بکشد. مرکزیت چریک های فدایی منهدم و منهزم شده و آخرین گروه ایشان - گروه جزئی - در یک صحنه ی ساخته گی فرار تیرباران شده بودند. انشعاب در سازمان مجاهدین و ظهور سازمان پیکار هنوز جنبه ی شفاف نیافته بود و کسی نمی دانست که مواضع تقی شهرام بر کدام منطق کمونیستی استوار است. گروه مصطفا شجاعیان نیز از فرط اختلاط ایده-نولوژی چپ - اسلامی راه به جایی نبرده بود. یکی از رفقا - که بعدها سازمان رزمندگان را پی ریزی کرد - هر از چند گاهی نشریه یی برای جمع ما می آورد به نام "شفق سرخ". لوگوی نشریه با تصاویر مارکس، انگلس، لنین و مانو شکل بسته بود. ما بدون آن که همه ی مطالب نشریه را - که با قلم فونت ۸ تایپ شده بود - بخوانیم و به درستی از مواضع آن آگاه باشیم؛ خیلی سریع و به هر شکل ممکن وارد فاز تکثیر می شدیم و شبانه نشریه را به خانه های مردم می انداختیم. این که دریافت کننده ی نشریه یی که با هزار مکافات تهیه می شد چه کسانی بودند بر ما دانسته نبود. گمان ما بر این بود که با آن عمل کرد فردی مردم را نسبت به منافع طبقاتی خود و جنایات رژیم شاه آگاه می کنیم و زمینه های براندازی بساط پهلوی را می چینیم. رفتاری رویاگونه و خیال

پردازانه، که در مثل می گویند برای جوانان عیب نیست. رفتاری که تصور می کرد با آن حرکت پوچ و احمقانه مشغول یارگیری است و عنقریب «ده هزار» را در شهر تهران علیه رژیم شاه سامان دهی خواهد کرد. این «ده هزار» نفر فرضی که از مقاله ی محمد فتاحی - تحت عنوان «این مرده است که راه می رود» - به طور موقت وام گرفته شده است یادتان نرود تا برگردم. همان روزها یکی از رفقا جزوه یی برای مطالعه ی جمع آورد که روی هم رفته هفتاد هشتاد صفحه یی بیش نبود نویسنده ی آن جزوه گنورگی پلخانف بود و مترجم اش هم مهرگان. بعدها فهمیدیم این مهرگان همان خلیل ملکی معروف است که پیش تر کتاب "جهانی میان ترس و امید" نوشته ی تیپورمنده را نیز به ترجمه ی او خوانده بودیم. نام جزوه یا کتابچه ی پلخانف نقش شخصیت در تاریخ بود و ملکی با قلمی شکسته بسته و نثری گسسته مقدمه یی بر آن نوشته بود و ترجمه اش نیز چنگی به دل نمی زد. در ابتدای مقدمه ی مترجم آمده بود: «اگر لنین نمی توانست در اواخر جنگ گذشته [جنگ اول جهانی] به روسیه برود، اگر هیتلر پیش از رسیدن به حکومت مثلاً در موقع کودتای معروف در مونیخ به دست توده ی مردم از بین می رفت، اگر چرچیل به سکنه ی قلبی در می گذشت، بالاخره اگر استالین و چیان-کای چک و موسولینی نبودند آیا جریان جنگ اخیر [جنگ دوم جهانی] و بالاخره جریان تاریخ معاصر عوض می شد؟ ... آیا عقیده ی لودویک - نویسنده ی آلمانی - که پس از جنگ جهانی گذشته عنوان یکی از کتاب های خود را این طور انتخاب کرده بود که "۱۳ نفر به اروپا حکومت می کنند" راست است؟ و ...»

به دنبال این استفهام ها خلیل ملکی به ما می گفت:

«جواب دادن به این اگرها و اگرهایی از این نوع نه فقط حل یکی از مسایل مهم فلسفه ی تاریخ است بل که حل

یکی از مسایل عملی است که در سیاست روز مورد ابتلای تمام آن هایی است که در مسایل اجتماعی صاحب نظر و علاقه مند می-باشند» (پلخانف، نقش شخصیت در تاریخ، برگردان خلیل ملکی، بی تا، بی نا)

برای آگاهی کمی جوان ترها این نکته را هم اضافه کنم که جزوه ی پلخانف مباحثی تحت عناوین "جبری یا قدری بودن منافی با فعالیت اجتماعی نیست"؛ "ترکیب آزادی و ضرورت"؛ "انسان خود عاملی در جریان ضرورت است"؛ "مکتب ضرورت تاریخی مطلق"؛ "آیا سجایای شخصی در جریان تاریخ موثر است؟"؛ "حدود امکان تاثیر شخصیت در تاریخ" و ... را پوشش داده بود. این مولفه نیز یادتان نرود تا برگردم.

کم و بیش در همان سال ها، جمع ما جزوه های "جنگ مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" و "جنگ مسلحانه و رد تئوری بقا" آثار زنده-یادان مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان را از فرط مطالعه ی مکرر نخ نما کرده بود. شوق مبارزه ی مسلحانه با رژیم دیکتاتوری - سرمایه داری شاه تا آن جا در ما شدید بود که در نهایت موفق به تهیه ی یک رولور و یک لاما اسپانیایی کالیبر ۳۲ شدیم. دل مان خوش بود که از جمع شش نفره ی مان، دو نفر همیشه مسلح است. گمان می کنم که چهارده پانزده تیر فشنگ نیز داشتیم. ما برای خود - بلانسبت بعضی ها - یک تشکیلات مسلح محلی از نوع "گارد آزادی" برپاساخته بودیم و با استراتژی خلع ید از سرمایه داری تا بن دندان مسلح محمدرضا شاه به در و دیوار می زدیم. یک بار (سال ۱۳۵۵) از راه خیلی دور دو گلوله به سوی کلانتری یازده شلیک کردیم که خوش بختانه به نگهبان دم در کلانتری اصابت نکرد. بی چاره عباس آقای آژان! که دل او به مراتب بیش تر از ما خون بود و سایه ی تیمسار مقدم را نیز می زد. سال ۵۶ که من و یکی دو تن دیگر از رفقایم دست گیر شدیم و مجالی برای اندک تاملی در مسایل

۰۰۰ پیرامونی دست داد و به اصطلاح از حالت جوگیری خودساخته رها شدیم تازه فهمیدم که چرا علی اکبر صفایی فراهانی نامید از مجاب کردن روستاییان سیاهکل خود و گروه اش را تسلیم تیم مشترک ساواک - ژاندارمری - شهرستانی کرده بود. هر چند ما در آن زمان از یک مثنی سیاسی مشخص بی بهره بودیم، اما با این همه فرصت طلایی- توفیق اجباری - زندان به ما فهماند که:

«گسترش یک مثنی سیاسی به ساده گی تابعی از فعالیت فردی و سازمانی در پراکندن ایده ها نیست بل که این جنبش های اجتماعی هستند که ایده هایی را که به کارشان بیاید، حال از هر کجا گرفته باشند تدقیق می کنند و گسترش می دهند. میزان رواج هر مثنی سیاسی بی اساساً محصول طبیعی سیر طبیعی فعالیت جنبش های اجتماعی است.»

(ایرج آذرین، ۲۰۰۸، روزگار سپری شده ی چپ کاغذی، سایت WSU) تک تک ما در شرایطی تو سرهم می زدیم و بر سر درستی یا پوچی نظریه ی پلخانف کلنجر می رفتیم که جامعه مشغول گزینش دختر شایسته بود. ساواک؛ چریک ها را در خیابان شکار می کرد، مردم در صف گنج قارون ایستاده بودند روحانیونی همچون فلسفی - بازمانده از تبار کودتای ۲۸ مرداد - ضمن تجدید قوا زیر سایه ی اعلیحضرت به مردم چنین القا می کردند "مگر ما از زنبورها که شاه و ملکه دارند، کم تریم"؟! این نکته ی جالبی بود که اتفاقاً یکی از بازجوها برای تحقیر یا تسلیم من، مرتب تکرار می کرد. حتی بازجویان ساواک نیز می دانستند که در غیاب جنبش های اجتماعی از گروه های سه چهار نفره و تیم های موسوم به چریک فدایی و مجاهد خلق و ایضاً گارد آزادی کاری ساخته نیست و ... این نکته نیز یادتان نرود تا برگردم.

گفتم که نشریه ی ۱۵۶ "کمونیست" - ارگان حزب حکمتیست - مرا به سال های نوجوانی برد و نوستالژی های تلخ و شیرین و گس و شوری را

تداعی کرد که اگر رفقای حکمتیست بپذیرند وظیفه ی خود می دانم از همین جا سپاس گزار ایشان باشم. چیستی و چه گونه گی این ماجرا را در ادامه ی بحث و با یکی دو مقدمه و درآمد خواهم گفت.

نصیحت یا توصیه بی در کار نیست. سفارشی است از سر وظیفه ی اجتماعی یا دین اخلاقی به اصول فرهنگی. اگر بلافاصله متهم به "ناسیونالیسم فارس" ^۱ نشوم، به نویسنده گان نشریه ی پیش گفته اکیداً توصیه می کنم قبل از پُر کردن جوهر قلم های خود به تر است اصول اولیه ی نگارش به زبانی را که با آن می خوانند و می گویند و می شنوند و لجن می پراکنند و مقاله می چاپند و ... یاد بگیرند و سپس وارد عرصه ی نقد سیاسی یا حتا فحاشی به این و آن شوند. غالب مقالات این رفقا چندان از غلط های فاحش نگارشی سرشار است که خواننده - گاه - از فهم منظور باز می ماند. فی المثل یکی از جملات مقاله ی مشعشع محمد فتاحی پس از ردیف کردن چهار ضمیر پی درپی، چنین است:

«به عنوان کسی که تشخیص آن را به خواننده ی این متن می سپارم» (!!؟) و یا در چند سطر بعد آمده است:

«ما بیست سال قبل در موارد متعددی به درست ادعا می کردیم صدها هزار کارگر و زحمت کش کومه له اند»

صرف نظر از کاربرد غلط صیغه ی مبالغه؛ برای این که فقط کمی بخندید کافی ست جای "کومه له" را با "حزب دموکرات" یا "سپاه رستگاری" یا "خبات" عوض کنید. بس آمد این غلط نویسی های زنده چندان فراوان است که استخدام فوری یک ویراستاری ادبی را برای ترمیم و بازنویسی انشای رفقای حکمتیست از ضرورتی حیاتی برخوردار کرده است. در غیاب مرحومان مهدی سهیلی و محمدحسین شهریار و پرویز ناتل خانلری؛ این رفقا می توانند به سراغ جناب ر.

اعتمادی - پاورقی نویس اسبق مجله ی جوانان - بروند. نام برده هم در نگارش رمان های عاشقانه (مانند کفش های غمگین عشق و اتوبوس هوس

و ...) مهارت دارد و هم می تواند به جنبش فمینیستی حکمتیست ها یاری رساند. وقتی که به یاد می آورم رفیق کوروش مدرسی در آخرین نماز جمعه ی خود (مصاحبه ی با تلویزیون پرتو، جمعه ۲۵/ مرداد ۱۳۸۷ ساعت ۳۰/۲۲ تا ۳۰/۲۱) انقلاب آینده ی ایران را انقلاب زنان می خواند، بیش تر به صحت پیش نهاد خود مطمئن می شوم.

این درست که مبارزه با آپارتاید جنسی و هرگونه آپارتاید دیگری وظیفه ی مترقی به شمار می رود اما این نیز یک عوام فریبی بزرگ است که حکمتیست ها برای جذب نیمی از افراد جامعه (زنان) دروغ های شاخ دار به خورد مخاطبان خود می دهند.

به قول معروف حرف تو حرف آمد و کمی از حوزه ی اصلی بحث دور شدیم. از لطف و محبت حکمتیست ها می گفتم. آن جا که مرا به دوران نوجوانی می بردند و خاطرات خطیری را برایم تداعی می کنند که مملو از نوستالژی است. یکی از این یادمان ها همان جزوه ی پلخانف است. تصور می کنم در روزها و ماه های گذشته رفقای حکمتیست بیش از حد انتظار این جزوه را مرور و دوره کرده اند و به طرز حیرت انگیزی به نقش قطعی و بی برو برگرد شخصیت های فردی در شکل بندی تاریخ و رقم خوردن سرنوشت جنبش های سیاسی ایمان آورده اند و به تعبیر پلخانف "حدود امکان تاثیر شخصیت در تاریخ" را شکسته اند. خواهم گفت چه گونه کافی ست که نشریات، مقالات، مصاحبه ها، سخن رانی ها و سایت های این محفل - و سایر محافل موسوم به کمونیسم کارگری - را مرور کنید و از یک طرف به تکرار تکرار نقش "لیدر" در شکل بندی قدرت سیاسی توجه کنید و از طرف دیگر به فراوانی بس آمد تعرض و هتاکگی به دو رفیق مارکسیست - رفقا ایرج آذرین و

۰۰۰

۱. اصولاً اتهاماتی از قبیل ناسیونالیسم و توده بی و سنتی و اطلاعاتی و غیره ورد زبان و نشخوار بیان حکمتیست هاست و هرگاه بخواهند رقیب را دراز کنند به جای نقد سیاسی او را به مجموعه بی از این ناسزاهای مندرس شده ی "مدرسی" گونه و البته مندرسه بی می بندند.

۰۰۰ رضا مقدم - دقیق شوید، آن گاه به گنه عرض من پی خواهید برد. نمونه را در همین شماره ی آخر نشریه ی کمونیست؛ ۱۳ مطلب درج گردیده که از آن میان ۳ مقاله یک سره و مستقیماً به ناسزاگویی علیه رفقای اتحاد سوسیالیستی کارگری اختصاص یافته و ۳ مقاله از منصور حکمت و یا در تقدیس و تابوسازی او درج شده است. ضمن این که در سایر مباحث هر جا که دست داده پای این دو مولفه به میان آمده است: تقبیح ایرج آذرین و تقدیس منصور حکمت. پنداری جریان های کمونیسم کارگری همه ی وظیفه و رسالت کمونیستی خود را در برخورد سلبی یا اثباتی با این دو فرد تعریف کرده اند. چنین است که می گویم حکمتیست ها به نقش قطعی و قاطعانه ی شخصیت ها در شکل بندی تاریخ باور و ایمان آورده اند و به جای ماتریالیسم و دیالکتیک تاریخی مارکس نظریه ی جدید "پرسونالیستی تاریخی" خود را جای گزین فرموده اند.

در مکتب این فرقه ی نورسیده، دیگر طبقات و جنبش های اجتماعی نیستند که سرنوشت تاریخ را می سازند، بل- که در مطالعات فراتاریخی ایشان - مورد مطالعه: ایران معاصر - این ایرج آذرین و منصور حکمت هستند که هم آینده ی جنبش های سیاسی چپ و هم آتیه و وضعیت شکل بندی قدرت سیاسی را رقم می زنند. در جریان این ماجرا و در متن سناریوی کمونیسم کارگری، قرار است ان شاء الله و به مبارکی روح منصور حکمت از گورستان هایگیت لندن بلند شود و به یاری چند صد نفر اعضای مسلح به کلاشینکوف گارد آزادی، کشور را فتح کند. البته در این مبانی رفیق ایرج نیز نقش آدم بده ی فیلم و رُل ضد کمونیسم کارگری و "ضد دخالت-گری" را ایفا می کند و با توجه به شخصیتی که سناریست آرتیست گرا برای او نوشته است؛ می باید با استفاده از یک وب سایت نامرتب و نشریه یی سیاه و سفید و بی تیراژ، مانع از شکل بندی قدرت سیاسی احزاب کمونیست کارگری شود. از آن جا که ممکن است

خواننده ی محترم این برداشت نویسنده را اغراق تلقی کند فقط به چند نمونه از یک نشریه اشاره می کنم. پنداری حکمتیست ها شماره ۱۵۶ "کمونیست" را به ویژه نامه یی برای هتک ایرج آذرین اختصاص داده اند: «ایرج آذرین روزهای اخیر حضور جنجالی اش در سیاست چپ را با درج دو پست در وب سایت های خود و کومه له ایبا ابدیت کرده است.»^۱ (محمد فتاحی، کمونیست، ش ۱۵۶)

«ایرج آذرین پرچم این دو دلی های مقطع روبه رو شدن با خطر و این همراهی با دشمن در مراحل بعدیست. ایشان علم پیکار با نیروی چپی در جامعه ایران را برافراشته است...» (پیشین)

«آذرین و هم خطانش در کومه له استراتژی^۲ مقابله با "داب" را در دستور "دانشجویان سوسیالیست" گذاشته اند.» (پیشین)

«ایرج آذرین و رضا مقدم با کینه و نفرت عمیق علیه نسل جدید کمونیست ها و علیه هر شکل از دخالت گری و انقلابی گری این نسل و علیه حزب حکمتیست به میدان آمده اند»

«(اعلامیه ی کمیته ی مرکزی حزب حکمتیست به تاریخ ۸ جولای ۲۰۰۸) «سکوت آذرین - مقدم در مقابل مسلح بودن کومه له کنونی از سر اپورتونیزم و مصلحت روز آن هاست. فعلاً می خواهند در کومه له جای پای خود را محکم کنند و طبق سیستم تدریجی آذرین به تدریج کومه له را از هر نوع رادیکالیسم و میلیتانیسم تهی کنند.» (پیشین)

« این ها [آذرین-مقدم] تصمیم گرفته-اند که طبقه ی کارگر را برای بورژوازی ساکت کنند و از دخالت در هر حرکت سیاسی در جامعه منع کنند» (حسین مرادیگی مقاله ی کومه-له امروز و ... کمونیست ۱۵۶)

«آذرین تحت این عنوان که جنبش سوسیالیستی کارگری در صحنه نیست، شرایط انقلابی نیست، می-خواهند کارگران را میان این یا آن جناح و حزب بورژوازی تقسیم و پراکنده کنند.» (پیشین)

اندکی تامل در آن چه نقل شد - به عنوان مشتکی از خروار - از چند منظر قابل توجه است.

الف. اگر خواننده با امکانات بسیار محدود جریان "اتحاد سوسیالیستی کارگری" - شامل یک سایت درب و داغون و یک نشریه ی ساده - آشنا نباشد به محض مواجهه با یکی از این نقل قول ها، ایرج آذرین و رضا مقدم را در هیات یزید و عمر سعد تداعی خواهد کرد که به یاری ده ها هزار سپاهی مسلح؛ به جنگ حسین مظلوم (شما بخوانید مثلاً کمونیسم کارگری) و شصت هفتاد نفر زن و بچه ی همراه او شتافته اند و لابد نزد خود خواهد گفت "عجب شمر"ی است، این ایرج آذرین!! ممکن است جماعت دیگری قدرت رفیق ایرج را با توان سیاسی و رزمی کشور های ۱+۵ مقایسه کنند. و ای بسا جمع دیگری پس از مطالعه ی ترهات حکمتیست ها به این گمان در غلتند که ایرج آذرین نام مستعار گروه دیک چینی، پل ولفوویتز و دونالد رامسفلد یا اسم تشکیلاتی خاوریر سولاناست!!

ب. صاحب این قلم به اعتبار نقل قول گوشه یی از مواضع پیش نوشته ی حکمتیست ها حق را به خواننده می دهد. وقتی که ایرج آذرین - به اتفاق رضا مقدم - می تواند «پرچم دو دلی های مقطع» و «علم پیکار با نیروهای چپی در جامعه ی ایران را» برافرازد به پشتوانه ی یک سایت نامنظم در تشکیلات عظیم کومه له نفوذ کند و آن را «طبق سیستم تدریجی از هر نوع تحرک رادیکالیستی و میلیتانیسم تهی کند»، و «علیه

۰۰۰

۱. نقل قول ها عیناً و بدون ویرایش و پیرایش نقل شده است. از خواننده ی عزیز خواهش مند است اختلال احتمالی نگارش را به بزرگواری خود ببخشد. منظور نویسنده ی محترم یا "ابدی کرده است" یا "به ابدیت سپرده است"؛ بوده است؛ احتمالاً!

۲. ایرج آذرین چه قدر بدبخت شده و تنزل یافته است که - به زعم محمد فتاحی «استراتژی» مقابله با چند دانشجو را در دستور کار خود قرار داده است. حضرت فتاحی با معنای استراتژی را نمی فهمد یا این که خواننده را سرکار گذاشته است. رفقای حکمتیست! اگر می خواهید مردم را بخندانید یا به سراغ هادی خرسندی بروید - ملاحظه کنید هم بد نیست - و یا نشریه ی فکاهی در بیارید. گرچه "کمونیست" به شکل فعلی نیز کم و بیش به "توفیق" مانسته است.

خودبزرگ بینی - که حکمتیست ها نیز به آن مبتلا شده اند - می تواند هر انسان یا هر جریان سیاسی را به مرض خود فیل بینی مبتلا کند. برای این که به عرض برسید به این جمله - ی توخالی توجه کنید:

«امروز هم اگر بحث از وجود یک گرایش سیاسی در میان میلیون ها دانشجوی کشور است و ...» (محمد فتاحی، پیشین)

بقیه ی جمله را نوشتنم تا توفان خنده خواننده ی بی گناه را روده بُر نکند. منظور جناب فتاحی از «وجود یک گرایش سیاسی» البته حزب حکمتیست است. اما حضرتش احتمالاً در دوران دبستان درس ریاضی و چهار عمل اصلی و جدول ضرب را خوب نخوانده است و تعداد صفرها و اندازه - ی واقعی «میلیون ها» را نمی داند.

ثالثاً. اگر منظور از «میلیون ها» چند میلیون است که باید به اطلاع این بنده - ی خدا برسایم میزان حداکثری دانشجویان ایران - با احتساب همه ی دانشجویان دولتی؛ آزاد، پیام نور، علمی کاربردی، غیرانتفاعی و غیره - به سختی از مرز یک و نیم میلیون نفر می گذرد.

ثانیاً. گیرم که دانش آموزان را نیز دانشجو پنداشتیم - و برای دل خوشی حزب حکمتیست به رقم میلیون ها رسیدیم - آقایان محترم! چه کسی و با کدام آمارگیری (خوشه یی، قیاسی یا تخمینی) به شما گفته است که «در میان میلیون ها دانشجوی کشور بحث از وجود یک گرایش سیاسی» مطرح است. هذیان نویسی هم ظرفی و ظرفیتی دارد و اندازه یی.

اولاً. خودبزرگ بینی و توهم معمولاً به اشتباه محاسباتی می انجامد. چنین اشتباهی اگر در حوزه ی حساس سیاسی نظامی شکل ببندد، حادثه را به

000

۱. استفاده از افعال جمع (می خواهند و پراکنده کنند) برای ایرج آذرین به خاطر احترام مراد بیگی به ایشان نیست. همه سور عزیز ناگزیر است در لندن و استکهلم بیش از بوکان زبان فارسی را تمرین کند. خواننده -گان عزیز به گیرنده های خود دست نزنند، اشکال از فرستنده (حمه سور) است!!

جمله ی «جریان آذرین - مقدم خودشان چیزی نیستند» از چه قرار است و اگر این جریان به راستی «خودشان چیزی نیستند»!!؛ پس چه کسی یا کدام عنصری از این جریان «خودش» چیزی است؟ و اصولاً چه گونه می - شود جریانی که «خودش چیزی» نیست به «جان کمونیسم رادیکال» بیافند؟ علاوه بر این ها همه سور به ما نمی گوید این «کمونیسم رادیکال و میلیتانیسمی در جامعه» در کجای جامعه، کدام استان یا شهر یا روستای جامعه ی ایران جاری شده است و ...؟ نکند همه سور جامعه را با اجتماع چند نفری گارد آزادی یکی پنداشته است؟ نکند همه سور شب ها یا نزدیکی های صبح خواب خوش دوران فرماندهی در کومه له را دوره کرده است؟ البته همه سور از آن میزان تجربه ی نظامی بهره مند هست که یک جوله ی پنهانی گارد آزادی و حضور نصفه نیمه در یکی از بُرروهای منتهی به مریوان را با حرکت میلیتانیسمی اشتباه نگیرد. با این همه برای تخریب رقیب می توان توفان کاترینا و سونامی شرق دور را نیز به ایرج آذرین نسبت داد و وقاحت را به جای سفاقت نشانند. می گویم سفاقت چرا که هرگاه همه سور را در نقش یک تنوریسین از تلویزیون پرتو می بینم بی اختیار بحث های دو طرفه یی را به یاد می آورم که طفل معصوم محمدحسین عزیز ما از همان ابتدا گیر پاژ می کرد و به لکننت می - افتاد. منظورم سال های ۵۸ تا ۶۰ در بوکان و اطراف است. با این همه می - پذیرم هر انسانی - حتا همه سور - قابل پیش رفت است.

پیش رفت نیز البته حدی دارد. هیچ آدمی نمی تواند در حالت عینی به اندازه ی یک فیل تنومند، بزرگ شود. تبدیل شدن انسان به فیل یا سوسک -

صرف نظر از الیناسیون - امری محال است. حتا متکلمان مذهبی مانند لایب نیس نیز معتقدند که اراده ی خداوند بر امور محال تعلق نمی گیرد. با این همه بعضی بیماری ها از جمله

۰۰۰ نسل جدید کمونیست ها و علیه هر شکل از دخالت گری ...» به میدان بیاید و «طبقه ی کارگر را میان این یا آن جناح بورژوازی تقسیم و پراکنده کند»^۱ و ... لاجرم یا باید ابرغول باشد یا به اندازه ی چند دولت امپریالیست از تمام امکانات سخت افزاری و نرم - افزاری موجود جهان بهره برده باشد. یک تنه و با یک سایت که نمی شود با چند تلویزیون و ده ها سایت و نشریه و «میلیون ها» هوادار جان برکف! کمونیسم کارگری جنگید.

پ. از سوی دیگر پاندولیسیم در گفتار حکمتیست ها دقیقاً همین جا به نمایش در می آید.

از طرفی آنان - چنان که نقل شد - ایرج آذرین را به صدها شغل خیالی مشغول نشان می دهند و از طرفی دیگر این آدم سخت پُرکار را به اتهام «بی تحرکی، پاسیفیسم عریان؛ هیچ کاری نکردن، غیبت سیاسی، مرده ای که راه می رود، [و در همان حال] مصادره کننده ی کومه له و ...» محکوم می کنند!!

این که چنین پاندولیسیم پارادوکسیکالی چه گونه قابل حل و با کدام استدلال توجیه پذیر است، مساله یی است که کمونیسم کارگری از نوع حکمتیستی آن؛ تنوریسین شاخص خود (جناب همه سور) را مامور حل و فصل آن می کند. همه سور که از فاز نظامی - گری به مرحله ی متعالی یک تحلیل - گر و نظریه پرداز چپ!! صعود کرده؛ دکترای افتخاری ضد ناسیونال شونیسم گرد و بلوچ و فارس و لر را به گردن آویخته؛ و اینک اختیارات سابق و اسبق میلیتانیسمی خود را به عبدالله دارابی تفویض فرموده است؛ در این رابطه مدعی می شود:

«جریان آذرین - مقدم خودشان چیزی نیستند. هر از گاهی به جان کمونیسم رادیکال و میلیتانیسمی در جامعه می افتند»

(نشریه ی کمونیست، پیشین)

حسین مرادبیگی - که هنوز شهرت و اعتبار کومه له را پشت اسم بی - مسمای خود (حمه سور) پدک می کشد - البته به ما نمی گوید، مفهوم دقیق

۰۰۰ فاجعه یا خودزنی تبدیل می کند. این جمله ی تاریخی منصور حکمت را به یاد بیاورید که به سمپات های کمونیسم کارگری در غرب و شرق پیام و مژده ی سرنگونی عاجل داده و از آنان خواسته بود که تکمیل کتاب-های نیمه کاره شان را بگذارند پس از کسب قدرت سیاسی و البته در تهران!! وقتی منصور حکمت و آموزه هایش با ۱۱۴ سوره نهایی می شود، شما حکمتیست ها نیز لاجرم همان آیه ها را تلاوت می کنید.

عملیات جاده یی "مجاهدین خلق" موسوم به "چهلچراغ" و سقوط در باتلاق گردنه ی پاتاق - بعد از اسلام- آباد - و قتل عام نیروهای خوش خیال آن سازمان توسط سپاه و بسیج، مصداق داغ اشتباه محاسباتی سیاسی نظامی ناشی از خود فیل بینی بود. یکی از دلایل سقوط بغداد و تلاشی رژیم بعثی عراق به تبع بیماری خودبزرگ بینی صدام اتفاق افتاد. کادر مرکزی و دفتر سیاسی حزب حکمتیست غالباً از نیروهای نظامی کومه له شکل گرفته است. آنان احتمالاً تسخیر پایگاه سنگسر را - زمانی که حمیدرضا جلالی پور آدم کش فرماندار مهاباد بود - با فتح تهران همسان پنداشته اند و گردنه ی مروارید را با گردی میدان آزادی (شهیاد سابق!!) عوضی گرفته اند!! رفقای حکمتیست! کافی ست کمی آب سرد به صورتتان بزنید یا همدیگر را یک نیشگون ریز بدون درد بگیرید، آن گاه هم از حالت رویایی "دخالته گر" بیرون می آئید و هم حالتان خوب می-شود!

ممکن است یک جریان سیاسی - مانند چریک های فدایی خلق - با اعتقاد راسخ به مشی سیاسی مبارزه ی مسلحانه هم در استراتژی و هم در تاکتیک تاثیر انقلاب کوبا، بدون توجه به شرایط عینی جامعه وارد نبرد مسلحانه شود.

شما که این روش را به چپ سنتی و مذهبی نسبت داده و به درستی رد و نفی می کنید چرا این همه دم از نظامی گری و آنتوریستی می زنید؟ نارضایتی

عمومی در ایران معاصر، و آماده گی برای خیزش نظامی علیه رژیم جمهوری اسلامی دو مقوله ی ممتاز و منفک است. خواست سرنگونی سرمایه داری حاکم، بی تردید بامنافع حیاتی طبقه ی کارگر و عموم مردم ایران پیوند خورده است. اما این امر به مثابه یا مترداف ظهور فوری یک جنبش انقلابی و فراگیر نیست. البته نشخوار کننده گان بیانیه ی "حزب و قدرت سیاسی" می توانند یک شبه تمام نیروهای خود را از سراسر جهان جمع کنند و به حد نصاب «ده هزار نفر» برسند و از طریقی نامریی و دور از چشمان ماموران نظامی و امنیتی رژیم و به شیوه یی خلق الساعه و به هنگام شب در تهران ظاهر شوند و کار جمهوری اسلامی را یکی دو ساعته تمام کنند. به نیابت از مردم و به عنوان قائم مقام طبقه ی کارگر. و بعد اول صبح وقتی که مردم از خواب بیدار شدند و زمانی که کارگران برای سوار شدن به خودروهای کارخانه به خیابان آمدند، پرچم های برافراشته ی کمونیسم کارگری را و تصاویر تمام قد منصور حکمت در کنار کوروش مدرسی، حمید تقوایی و علی جوادی - و البته رضا پهلوی - را بدون کم-ترین شگفتی تماشا کنند و سپس مانند کارگران فیلم عصر جدید چاپلین راه کارخانه ی خود در پیش گیرند و عصر که خسته و کوفته از سرکار برگشتند به سخن رانی "لیدر نابغه" و "مارکس زمانه" گوش بدهند که از آزادی بی قید و شرط سیاسی، لغو آبارتاید جنسی، لغو کار مزدی، بیمه-ی بیکاری، آموزش و بهداشت و تردد رایگان و ... سخن می گوید. همه ی این صحنه های رویایی زمانی نیمه تمام، رها می شود که یا فرکانس های پخش ماهواره قطع شده باشد و یا به دلیل قطع برق، ادامه ی تماشای یکی دیگر از سخن رانی های منصور حکمت از تلویزیون کانال جدید یا پرتو به زمان دیگری محول شده باشد. دروغ یا خودفریبی نیز حدی دارد. اما گویا این حد چنان فربه شده که سودای "دخالته گری"؛ حکمتیست ها را تا دروازه ی تهران نیز رسانده است. به

این اظهار نظر فاضلانه توجه کنید:

«کسب قدرت در تهران برای نیرویی که ده هزار^۲ نفر زن و مرد آماده جنگی برای تصرف قدرت زیر فرمان دارد، از زاویه نیروی صاحب اراده البته واقعی است. لیبرال محترم ما [منظور نویسنده ی بسیار محترم رفیق ایرج آذین است] نمی تواند تصور کند که حکمتیست ها زمانی این نیروی آماده را در صفوف خود خواهند داشت که اوضاع نه فقط بحرانی که جنبش مردمی وسیعاً به میدان آمده و در آن مقطع زمینه ی جذب و سازماندهی ده هزار نفر برای حکمتیست ها فراهم شده است.»

(محمد فتاحی، پیشین)

این که حضرت محمد فتاحی چه گونه و با کدام مطالعه و ارزیابی و به وسیله ی کدام ماشین حساب به عدد دقیق و رُند "ده هزار نفر" برای سرنگونی رسیده است، دست کم برمن دانسته نیست. شاید جنابش از طرفی با عالم غیب، دنیای آینده - به قول ادبیات ایشان «یک دنیای به تر» - و از طرفی دیگر با رمال ها، جن گیرها و کف خوان ها و دعانویس ها ارتباط ماورایی دارد. اما از این رمل و اسطرلاب بازی حکمتیست ها که بگذریم مساله ی "جنگی" بودن این «ده هزار نفر» قابل گذشت نیست. اصولاً «آدم جنگی» یعنی چه؟ و چه ارتباطی با خروس جنگی دارد؟ آیا فی المثل یک گروه بان دوم ژاندارمری سابق نیز آدم جنگی است؟ آیا

۰۰۰

۱. بنده ی خدایی نیمه شب از خواب پرید و زنگ منزل همسایه را زد و مدعی شد: "آقا این سگ ماده ی قهوه-بی شما از بس پارس کرد نگذاشت یک چرت بخوابیم". طرف هیچی نگفت و در را بست. شب بعد همان هنگام سراخ مدعی رفت و او را از خواب بیدار کرد و گفت: ثالثاً ماده نیست و نر است. ثانیاً قهوه بی نیست و سفید است. اولاً بنده اصلاً سگ ندارم!!! مقایسه کنید با ماجرای ادعای حکمتیست ها! منظورم از توهم، همین است.

۲. آن عدد "ده هزار نفر" که در سطور پیش گفتیم اشاره به این نظریه پرداز ی مطمئن بود. البته این نکته نیز جالب است که منصور حکمت در سال ۱۹۹۹ افزایش فرموده بود «می توانیم سه میلیون نفر را بسیج کنیم و قدرت را به دست بگیریم» (بنگرید به سایت منصور حکمت). این که سه میلیون نفر ناگهان و پس از گذشت ۹ سال چه گونه به ده هزار نفر تقلیل می یابد یک نکته است و نکته ی دیگر احتمالاً برابری جنگی «ده هزار زن و مرد» محمد فتاحی با سه میلیون نفر منصور حکمت است! شاید!

حضیض نظامی گری عبدالکریم قاسم، جمال الدین عبدالناصر و معمر قذافی تنزل می کند. در بهترین شرایط این چپ میلپتانسی حرکت گنادی یاناپف - در اواخر عمر گورباچف - را تداعی می کند. چنین سقوطی چندان هم عجیب نیست. بقیه درانی منصور حکمت به دفاع از زوگانف را به یاد آورید تا جهت گیری رویزیونیستی کمونیسم کارگری را دریابید.

در پایان مقاله بی که بیش از حد متعارف قد کشید تذکر یک نکته به جنبش چپ دانشجویی خالی از فایده نیست. ماجرای رسوایی حکمتیست ها در جریان ۱۶ آذر ۱۳۸۶ چندان اظهراش الشمس است که بحث پیرامون آن فقط به افراط در مصرف بی رویه و غیراقتصادی کلام می-انجامد!! اما ضرورت هوش مندی دانشجویان چپ و پیش گیری از ضربه پذیری ناشی از آوانتوریسم بعضی گروه های اپوزیسیون مرا ناگزیر از این هشدار می کند.

این که تشکل دانشجویی موسوم به "دانشجویان آزادی خواه و برابری طلب" وابسته گی تشکیلاتی یا سمپاتی سیاسی - نظری به حکمتیست ها دارد یا نه بر من دانسته نیست اصولاً بررسی این مقوله از حوزه ی این مقاله بیرون است. از یک سو دانشجویان این وابسته گی را در هر نوع آن به شدت تکذیب می کنند و از سوی دیگر حکمتیست ها به طرزی شیدانه، مستقیم، کنایی و تلویحی می-کوشند به شیوه ی مودیانه ی انتساب تشکل "داب" به حزب خود کل جنبش دانشجویی را مصادره کنند.

حوادث تلخ پس از ضربه ی ۱۶

۰۰۰

۱. این جمله از سر خط شروع شده است و اگر فاعل ندارد، گناه من نیست. منظور جناب فتاحی از کسی که نمی تواند تصور آتش بازی کند ایرج آذرین است.

۲. گمان می کنم - با توجه با پاراگراف پیشین - در این جا فعل «نیست» باید به «است» تغییر جهت دهد وگرنه منتقد عزیز ما دچار نقض غرض می شود!! چرا که خواننده نخواهد فهمید بالاخره آماده کردن «ده هزار نفر مرد جنگی» قابل تصور هست یا نه!؟

است کسی که پدیده ی عینی را در «رویا»های خود بازتولید می کند در نهایت به نبرد شبیه سازی شده ی سرخپوستی کودکان فرو می غلتد. اتفاقاً در همین جاست که گمیت درک معرفت شناختی این جناب نیز می-لنگد.

سهولت در باور؛ خود همه ی حقیقت پنداری، عدم تحمل شک، بی پروایی در ارایه ی پاسخ غیرسیاسی، خودبزرگ بینی؛ معرفت معدوم، تردید در نقض و مخالفت درونی، غرض-ورزی سکتاریستی، سستی در تحقیق و بی مایه گی در تخمین صف بندی و آرایش نیروهای موقعیت و ضد موقعیت؛ جست وجوی افراطی و سوبرژکتیو حقیقت اشیا در میان کلمات و ... جمله گی ساختارهای جهان بینی الله بختکی و گلنگی بی را می سازد که زیربنای فکر تحلیلی حکمتیست ها را شکل داده است. و شگفتا که در این میان یکی از افراد و سمپات های این گروه از لیبرهای خود نمی پرسد برای تحقق عینی انقلاب ذهنی شما که «ده هزار زن و مرد جنگی» بسنده است با «میلیون ها دانشجو» چه کار؟ و اصولاً در این میدان خر طبقه ی کارگر به چند؟ و اصلاً آقای محترم! شما که از طرح و تدوین ابتدایی ترین نقد سیاسی عاجزید و ادبیات کودکانه-ی دانش سیاسی را نیز فرا نگرفته اید به چه حقی دیگران را به لیبرالیسم متهم می کنید؟ و تازه چه کسی به شما گفته است که زمان «سرنگونی اسلامیون» قرار است «شب» باشد. مضاف به این که اگر جناب عالی مفهوم اجتماعی «قیام» را می دانستید و از ضرورت گستره ی عمومی آن سر در می آوردید، عملیات نظامی «ده هزار زن و مرد جنگی» را قیام نمی-خواندید! جمع کنید این بساط پیش-گویی نوستراداموسی تان را!

حسب ظاهر حکمتیست ها - که هنوز اطلاعاتی ی «حزب و قدرت سیاسی» منصور حکمت را بالا می آورند - حرکت کودتا گونه ی «ده هزار زن و مرد جنگی» را با قیام رهایی بخش طبقه ی کارگر اشتباه گرفته اند. چپ میلپتانسی حکمتیست ها، بتدریج تا

نمونه را "رژمی دبره" که سابقه ی همراهی مسلحانه با ارنستو چه گوارا دارد و اکنون به سختی می تواند صد متر راه برود «آدم جنگی» است؟ از میان: الف محسن رضایی، رحیم صفوی، فیروزآبادی، ذوالقدر - ب: ایرج فرزند، محمد آسنگران، فاتح شیخ و بهرام مدرسی، کدام گزینه «آدم جنگی»تر است؟ از میان گزینه های محمدحسین مرادیگی؛ عبدالله دارابی، خالد حاج محمدی و مظفر محمدی کدام نفر جنگی ترین است؟ به گمان من حکمتیست ها شعور مخاطب خود را خیلی دست پابین گرفته اند و یا یک چیزی شان می شود! تصور این که نوشته های پیش گفته از یک مقاله یا تحلیل شبه نقد سیاسی نقل شده است زمانی دشوار می شود که مانسته گی-های آن با داستان های جنایی امیر عشیری و پرویز قاضی سعید (مایک هامر - لاوسون) شدیداً توی ذوق خواننده می زند و این تصور زمانی به تمسخر می گراید که عبارت بعدی ما را به این نتیجه می رساند یحتمل نویسنده ی محترم هنگام تولید این اثر انقلابی و سوپر "دخالته گر" تعادل روانی خود را از دست داده است. خوب گوش کنید تا عیناً برای-تان نقل کنم:

«نمی تواند تصور کند^۱ که بدور از بالا رفتن درجه جوش اعتراض اجتماعی و بدور از یک تحرک وسیع میلیونی در تهران، ده هزار زن و مرد جنگی برای شب قیام آماده شدنی نیست.^۲ مشکل او اما نه معرفتی که سیاسی و از جوهر مخالفت او حتی با رویای سرنگونی اسلامیون به قدرت کمونیست هاست» (پیشین)

مشکل این منتقد محترم یکی دو تا نیست و گاف های نوشته ی او نیز فراتر از این هاست. صرف نظر از این که به تشخیص من - به احتمال فراوان - جناب فتاحی ساعات فراوان بیکاری خود را صرف تماشای شبکه-ی «اکشن» می فرماید و زیادی در «رمبو بازی» غرق و الینه شده است، نکته ی دیگر در این نگاه شبه اسپارتاکوسی ماجرای «رویای سرنگونی اسلامیون» است. معلوم

۰۰۰ آذر ۱۳۸۶ باید ضریب هوشمندی همه ی طیف های جنبش چپ و رادیکال دانشجویی را نسبت به آوانتوریسم، سکتاریسم و تمایل قوی مصادره جویی گروه های کمونیسم کارگری افزایش داده باشد و حواس این رفقا را در نوشته ها و روی-کردهای پراتیکی خود با تاکید بر حفظ رعایت مسایل ظریف امنیتی جمع-تر کرده باشد.

رفقای دانشجو باید بدانند که منابع مارکسیستی آن قدر فراوان و غنی هست که می توانند برای ارتقای جامعیت و حفظ مرجعیت نوشته ها و نقدهای خود به ساده گی و راحتی به آن ها مراجعه کنند. مطالعه ی دقیق و عمیق منابع اصلی و اصیل مارکسیستی رفقای دانشجو را از مراجعه به نقدهای شعارگونه و توخالی حکمتیست ها و از جمله استناد مستقیم به آثار و بیانیه های "مارکس زمانه" مستغنی خواهد کرد. در چنین صورتی هیچ ضرورتی نخواهد داشت که یکی از دانشجویان عضو اصلی "داب" عین نامه ی منصور حکمت درباره ی مرگ احمد شاملو را مو به مو و کلمه به کلمه رونویسی کند. نامه ی موهن نادر بهنام (م.ح) ضمن این که شاملو را با محمدعلی فردین هم طراز می-نهد و از این که شاملو عضو حزب کمونیست کارگری نبوده او را مذمت می کند به شکلی ناشیانه در این نوشته ی بابک سلیمی زاده (عضو "داب") ترجمه و گپی شده است:

«در جریان مبارزه یک شعر چه اهمیتی دارد؟... یعنی این شاملوی رادیکال شما اگر واقعاً مبارز بود نمی توانست مثل بچه ی آدم و بدون استعاره و ابهام بیاید بیانیه بنویسد، عضو حزب شود، کار سازمانی کند شعار دهد و مبارزه-پی عینی بکند؟ آیا چلاق بود؟» (سایت خبرنامه آزادی، برابری)

این که به جای نقد؛ حریف و رقیب خود را به دشنام بگیریم و به جای تحلیل اندیشه های مقابل و مخالف خود، آن را تحقیر و تخریب کنیم در متدولوژی منصور حکمت امری بدیهی و جا افتاده است. اما برای

دانشجوی چپی - که خود را شاعر هم می داند - بسیار زشت است که شاعر مبارز، چپ و رادیکالی همچون شاملو را با آن کلمات سخیف نکوهش کند. و زشت تر این است که دانشجوی ما به جای استقلال تفکر و تکیه به عقلانیت انتقادی خود مفاد و کلمات بی ارزش و شعارگونه ی منصور حکمت را پس از مزمزه و به به و چه چه گفتن؛ استفراغ کند. شاملو و هر کس دیگری را می شود "مثل بچه آدم" و به دور از فحاشی و پرت و پلاگویی نقد کرد. سزاواری ها و شایسته گی هایش را ستود و به مرحله ی ترویج نهاد و آفت و افول هایش را منقضی دانست و کنار گزارد.

مارکسیست ها که سهل است، حتا بورژواهای انقلابی - مانند روسو - و ادبیات سوررئالیستی و رومانتیسم انقلابی قرن هجدهم نیز در نقد رقیب از این کلمات فنودال منشانه استفاده نکرده اند. این نحوه ی برخورد با شاملو - که البته در مواجهه اولترا چپ های فرانسوی با شاعر کمونیست لویی آراگون نیز سابقه داشته است - روی دیگر "نیمه پنهان" نویسی گروه کیهان و حسین شریعتمداری است و ما را نسبت به سایر تحلیل ها و نقدهای "داب" ناامید می کند.

نسل جدید کمونیست های ایرانی - که بخشی از آنان در صف جنبش دانشجویی علیه بورژوازی حاکم مبارزه می کنند - باید "در دفاع از مارکسیسم"، حساب خود را از جریان-های بورژوایی موسوم به کمونیسم کارگری جدا کنند. برافراشتن پرچم مدرنیسم، آته ایسم، آزادی، برابری و سایر شعارهایی که لیبرالیسم انقلابی قرن هجدهم با آن ها فنودالیسم را به زیر کشید، ممکن است در ایران معاصر و با وجود حاکمیت سرمایه داری مذهبی مترقی جلوه کند، اما دانشجویان کمونیست ما باید بیاموزند که سوسیالیسم - به عنوان یک مشی و نه ایده نولوژی - به همه ی متحدان انقلابی و عینی طبقه ی کارگر از منظری رفیقانه می نگرد. مواضع منصور حکمت درباره ی شاملو - و اصولاً هر هنرمند انقلابی دیگری -

که عمری را به "هم دستی توده ها" صرف مبارزه علیه ستم بورژوازی کرده است، از اعتبار سیاسی فرهنگی کمونیست ها خواهد کاست و در نهایت حیثیت پاک و پرچم سرخ مارکسیسم را لکه دار خواهد کرد.

فاصله گرفتن از قاتلان مایاکوفسکی، ژرژ پولیتسر، ژاک دوکور، ژاک سولومون، تقی ارانی، مرتضا کیوان، احمد شاملو و ... به مثابه ی پرهیز از هم نوایی با فاشیسم غیردینی هیتلری؛ فاشیسم سرمایه داری اسلامی و سکتاریسم شبه چپ ژدانفی - حکمتیستی، از اولویت های اصلی جنبش چپ دانشجویی است.

همه ی شواهد حاکی از شکل بندی صفوف تازه یی در چپ ایران است. به موجب این صف آرای جدید اتحاد کارگران و دانشجویان انقلابی و رادیکال؛ عروج سوسیالیسم را تسریع خواهد کرد. *

«عروج سوسیالیسم کارگری و تغییر آرایش سیاسی»

نوشته

جمعی از کارگران سوسیالیست داخل کشور

(شهریور ۱۳۸۷)

«امروز بررسی، هر چند گذرای، سیر حوادث و تغییر و تحولات در طیف چپ در گذشته و حال، به موازات رشد و حاد شدن مبارزه طبقات، به امری ضروری برای فعالین جنبش کارگری بدل شده است. از این زاویه می توان موقعیت هر حزب و جریان سیاسی را در بلوک بندی های طبقاتی بهتر تشخیص داد و مبارزه حاد و تغییر صف بندی هائی که در این جنبش در حال شکل گیری است را بیش از پیش و بهتر می توان تشخیص داد. در خلال کشمکشها و جدالهای سیاسی و نظری باید بتوانیم علت سیر تکامل و یا افول گرایشات متفاوت و متناقض را از یکدیگر بیابیم و در نهایت سوسیالیسمی که واقعا کارگری است را در مقابل سوسیالیسم غیر کارگری تقویت نماییم.»

این جزوه در سایت اتحاد سوسیالیستی کارگری در اختیار شماست

www.wsu-iran.org

در زندان جمهوری اسلامی

مینا فرخنده

از زندان های رژیم سرمایه جمهوری اسلامی، از شکنجه ها، و اینکه چه فرقی با زندانهای زمان شاه، یا با زندانهای دیگر کشورها دارد، از دردها و آمالی که زندانیان متحمل شده اند بسیار گفته شده. من تا آنجا که امکان داشته باشد سعی می کنم که از تکرار بهره‌یزم و قصدم بازگو کردن تجارب شخصی خودم است و مثل همه آن کسانی که از تجارب شان در زندانها گفته اند، من هم به این امید هستم که شاید گفتن این تجارب کمکی باشد به مبارزه بر علیه رژیم سرمایه جمهوری اسلامی. در آغاز لازم می دانم بگویم که همه برخوردهای من در زندان ناشی از موقعیت و طرز دستگیر شدن، برداشت هایم و با در نظر گرفتن آن شرایط بوده و حتما اگر من در شرایط دیگری و با موقعیت دیگری دستگیر می شدم، بالاچاره می بایست روش های دیگری برای مقابله بکار می بردم.

به نظر من سالهای بین ۶۰ تا تابستان ۶۷ ایران دوران خاصی را می گذراند، در این دوران رژیم در پی تثبیت خود بود و بخاطر بی اعتمادی نسبت به ثبات خود زندان هایش در آن سالها از بی رحم ترین زندان ها بودند. من را شب در خانه ام دستگیر کردند، صاحبخانه در را برایشان باز کرده بود و آنها بدون اینکه من متوجه ورودشان بشوم، مثل بختک بالای سرم ظاهر شدند و من را که در حال گزارش نویسی بودم دستگیر کردند. شانس بزرگی که آوردم این بود که من تازه در آغاز نوشتن بودم. اما از موضوع نامه و تکه کوچک کاغذ و ریز نوشته شدن آن، آنطور بر می آمد که این نامه نباید یک نامه ساده ای باشد.

از آنها که همراه من دستگیر شدند، دو نفر فعال گروه دیگری بودند، من دورادور آنها را می شناختم و از

فعالیشان با خبر بودم ولی آنها از من چیزی نمی دانستند. یک نفر دیگر هم که یکی از دوستان خودم بود، مرا به خوبی می شناخت اما خودش فعال سیاسی نبود. از ترکیب دستگیری می شد فهمید که آنها بدنبال یک نفر مشخص نبودند. بیشتر به این میامد که اتفاقی بوده باشد.

اینها را برای این تعریف می کنم که یک زندانی در وهله اول می بایست سعی کند از موقعیت خود و اینکه زندانبانان چه از آدم در دست دارند شناخت بدست بیاورد. من را در یک بنز سفید انداخته و مثل بقیه چشمبند به چشم با خود بردند. همانطور که همگی می دانند این احساس گسسته شدن آدم از دنیای خارج به من هم از همان لحظه اول دست داد. چونکه تا بحال سوار ماشین بنز نشده بودم، حرکت بدون تکان ماشین که انگار یک قایق آرام روی امواج دریا شنا می کرد و جلو می رفت، برایم لذتبخش بود با خودم فکر کردم: "این هم آخرین لذتم قبل از زندان است."

بعد از بازرسی بدنی، تخت شکنجه انتظارم را می کشید، آنها از من قرار سلامتی ام را می خواستند من که متوجه شده بودم آنها بطور مشخص چیزی از من ندارند، نقش خودم را باز شناختم و شدم یک آدم ساده، که اصلا شناختی از سیاست و زندان ندارد و نمی فهمد این آدم ها چه از او می خواهند، از نامه ای می گفتم که برای پدرم می نوشتم و باینوسیله می خواستم گزارش نویسی را توجیه کرده باشم. حرفهایی می زدم که فقط یک آدم خیلی نادان می توانست بگوید، البته همانطور که میشود حدس زد همه را با جیب های گوش خراش، نفهمیدم که این وضع چه قدر طول کشید، بی هوش بودم که مرا رها کردند تا به حال خودم ببایم. من صدای داد و زجه های دوستانم را می شنیدم.

شاید عجیب بنظر بیاید، اما باید بگویم بزرگترین شانس می که یک زندانی می تواند داشته باشد این است که دشمنش می داند در مقام زندانبان، زندانی در دست اوست و او هر کاری که خواهد

می تواند با زندانی بکند به خاطر همین گاهای زندانی را ناچیزو ناتوان می گیرد. کسی هم که در جنگ دشمنش را خرد و کوچک بگیرد، خیلی راحت می تواند خطا کند و در جنگ بازنده بشود، من این را می دانستم، می توانستم از همین نقطه ضعف دشمن استفاده کنم و سعی کردم آنها را هر چه بیشتر به اشتباه بیندازم. صبح ما را در راهرو نشاندهند و چیزی جلویمان گذاشتند که بخوریم. من که به دام افتاده بودم و انگار تمام خونم توی مغزم جریان داشت، سه روز اول گلویم بسته بود و هیچ چیز از گلویم پایین نمی رفت و برای اینکه آنها فکر نکنند که من اعتصاب غذا کرده ام لقمه کوچکی می خوردم.

یک هفته اول را در راهرو ها پشت در اتاق بازجویی و یا در یک اتاقی بزرگ، جایی که متعلق به تازه واردان بود، طی کردیم.

کم کم در صدد این بر آمدم که شناخت درستی از محیط پیرامون و وضعیتی که چه به طور عمومی و چه مشخص دشمن در آن بسر می برد بدست آوردم.

اواخر سال ۶۱ بود. رژیم که دوسال آزرگارسعی کرده بود تمام فعالین و مشکوکین را دستگیر بکند حالا مواجه شده بود با این مشکل توده عظیم زندانی سیاسی، حتی راهروها دور تا دور پر بودند، ماموران برای کنترل زندان، بازجویی و شکنجه دادن از نیروی تواب ها استفاده می کردند و خود زندانبانان و باز جوها شبانه روزی مجبور به کار بودند، من برای اینکه از طرف تواب ها شناسایی نشوم خود را زیر چادر قایم می کردم و چون وضعیت جسمی و روحی مناسبی نداشتم از ضعف شدید، مدام گوشه ای افتاده و به خواب می رفتم.

بعد که ما را به بند عمومی و دائمی بردند از اتاق تواب ها یکنفر آشنا در آمد، برق از چشمانم پرید و بعد از دو، سه بار برخورد که نه من به او آشنایی دادم و نه او به من، بالاخره تصمیم گرفتم، با لبخند جلویم را گرفتم که ببینم، آیا او قصد لو دادن من را دارد!

وضعیتی هستند، یا اینکه اصولاً درجه رابطه‌ی ای گرفتار شده‌اند... از عجایب زندان این بود که من بدون اشتباه همه را به خاطر سپردم، یک یک پیغام‌ها را رساندم و بعد از انجام وظیفه‌ام، بکل همه آدرس‌ها و تلفن‌ها از ذهنم پاک شدند.

یا اینکه تا مدت‌ها، طوری حس شنواییم تحریک شده بود که حتی اگر از طبقه سوم ساختمان کسی از آپارتمان‌ش خارج میشد، من صدا را می‌شنیدم و به بقیه می‌گفتم که یک نفر الان از پله‌ها پایین می‌آید و همه متعجب بودند که من چطور شنیده‌ام.

آخرین مسئله‌ای که به طور اتفاقی متوجه شدم این است که چقدر مهم است، به محض آزادی و در اسراع وقت تمام نزدیکان و آشنایان را در جریان جزئیات گذاشتن تا اگر پرونده هنوز بسته نشده باشد، بازجوها نتوانند با توسل به اطرافیان و بستگان تناقضی در حرفهای قبلی پیدا کنند و همین باعث گرفتاری دوباره شود.

در تمام طول زندانی بودن، سعی‌ام این بود که هر طوری شده روحیه‌ام را بالا نگاه دارم، از در گوش زندانی محکوم به اعدام، وقتی دنبالش آمده‌اند گفتن اینکه: "راحت را ادامه می‌دهیم!"، تا دیوارهای زندان را شستن،...

ما قرار گذاشته بودیم تجربه‌هایمان را به هم منتقل کنیم و یا از کتابهایی که خوانده بودیم و برداشته‌ایمان بگوییم. زندان یکی از ابزارهای سرکوب رژیم سرمایه‌داری است، برای حفظ قدرت سیاسی‌اش و وظیفه‌های هر کس خنثی کردن این ابزار است تا در مبارزه بر علیه سرمایه‌داری، نیروهای مبارز و انقلابی تا حد امکان کمترین ضربه را بخورند.*

آدرس تماس مستقیم با

اتحاد سوسیالیستی کارگری

wsu@home.se

مهم نیست، فقط بدون آگه یک بار شروع کنی به حرف زدن، آنها بیشتر کتکت خواهند زد، فکر می‌کنند تو چه کاره هستی که تا به حال هیچ چیزی نگفتی و مدت بیشتری و سخت‌تر شکنجه‌ات می‌کنند، تا شاید اطلاعات بیشتری ازت در بیاید. تو که کاره‌ای نیستی، چرا کار خودت را خراب می‌کنی!

من شروع کردم مدام، هر روز، هر وقت قلم و کاغذ بهم می‌دادند برای بازجویی نامه نوشتن، نامه‌هایی سر تا پا احمقانه و بی‌سرو ته که الان هر چه بکنم از نوشتن همچون نامه‌هایی عاجز هستم، از آنها می‌خواستم: "مرا نزد پدر، مادرم بفرستند، من تا عمر دارم به جانشان دعا می‌کنم و..." بازجوها هر وقت که نامه‌ها را دریافت می‌کردند، ما چهار نفر را برای بازجویی می‌خواستند وقتی ما به بند برمی‌گشتیم آن دو نفر همپرونده ابهام‌جویی را می‌گرفتند و التماس می‌کردند که نامه‌ای ننویسم و می‌گفتند: "هر دفعه که تو نامه می‌نویسی ما بازجویی می‌شویم، ما دیگر تحمل نمی‌کنیم، اینجا توی بند راحت هستیم." من هر بار به آنها یادآوری می‌کردم که در صورت حرف زدن چه مشکلی برایشان پیش خواهد آمد و گاهی بالاچار بدون اینکه آنها متوجه شوند نامه‌ی نوشتن تا روزی که بازجویان جلوی ما تلفنی به مقام بالاترش گفت: "حاج آقا درست نیست که اینها را اینجا نگه داریم، اینها اینجا بمانند خراب میشوند."

وقتی به بند برگشتم می‌دانستم که نقشه‌ام گرفته و ما همین روزها آزاد می‌شویم. به رفقایم در زندان گفتم: "اگر پیغامی برای بیرون دارند، می‌توانند به من بدهند تا به بیرون برسانم." اما آنها که تجربه داشتند تا آخرین لحظه صبر کردند و پیام‌ها را به من نگفتند. وقتی صدایمان کردند من می‌بایست از درب اتاق تا انتهای بند، تند تند آدرس و نمره تلفن‌ها و پیغام‌های مختلفی که می‌بایست به بیرون می‌بردم را حفظ می‌کردم، کسانی بودند که هنوز خانواده‌هایشان خبر نداشتند که بچه‌هایشان کجا هستند، یا در چه

وقتی ترس او را از خودم دیدم، خیالم راحت شد.

اتاق‌های بند پر بودند و شبها همه مجبور بودند کیپ هم بخوابند. یک رفیق قدیمی‌ام را آنجا پیدا کردم که یک سال تمام می‌شد آنجا بود و هنوز که هنوز بود بازجویی و دادگاهی نشده بود، برایم تعریف کرد که خیلی‌ها این وضع را دارند و گفت که از بالا دستور آمده تا هر چه زودتر به پرونده‌ها رسیدگی شود. او می‌گفت توی این دو سال همینطور پرونده‌ها روی هم تلمبار شده. می‌گفت: "دیگر شروع کرده‌اند که به پرونده‌ها رسیدگی کنند."

همه اینها برایم به این معنی بود که اگر می‌خواهم آزاد شوم وقتش همین الان است که شرایط بلبشو در زندان برقرار است و بازجوها و زندانبانان می‌خواهند هر چه زودتر از این وضع خلاص شوند تا از طرف مقامات بالا مورد توبیخ قرار نگیرند. می‌بایست از این فرصت طلایی برای خلاصی استفاده می‌کردم و اگر نه معلوم نبود چه مدت می‌بایست آنجا می‌ماندم.

دیگر اینکه چیزی که مهم بود هم پرونده‌ای‌هایم بودند، چونکه همگی با یک پرونده به دام افتاده بودیم، بنابراین این می‌بایست به وضعیت همگی ما یکجا رسیدگی میشد و اگر یکی از ما خطا می‌کرد، بادش بقیه را هم می‌گرفت، یعنی رسیدگی به پرونده طولانی‌تر می‌شد و در این حین و بین با وجود توابع‌ها معلوم نبود که کی لو بروم، بخاطر همین می‌بایست هوای همپرونده ابهام‌جویی را هم می‌داشتم.

دوست من در بند دیگری جا گرفت و ما فقط وقت هوا خوری هم‌دیگر را می‌دیدیم، سعی کردم که رابطه‌ام را با او حفظ کنم و در جریان تمام تنشهای روحی، نیازهایش باشم و هر چه می‌خواست در صورت امکان و در اسراع وقت برایش فراهم می‌کردم. با آن دو نفر دیگر هم بهمچنین، یکبار یکیشان با گریه نزد آمد و گفت: "من دیگر نمی‌توانم، اگر باز هم از من بازجویی شود هر چه می‌دانم بهشان می‌گویم. یاد می‌آید که خونسرد بهش گفتم: "بگو اطلاعات تو همچین هم

صادر شده اند تا کارگران را از نادیده گرفتن اتوریته دولت سرنیزه و شکنجه، دولت تحمیل کننده زندگی زیرخط فقر و اعدام بر حذر دارند. این احکام، برای تحقیر و خوار شمردن، برای به سکوت کشاندن و از مبارزه باز داشتن طبقه کارگر، فعالین کارگری سوسیالیست و فعالین سوسیالیست و برابری خواه سایر جنبش های اجتماعی صادر شده اند. این احکام توهین به انسانیت می باشند. این احکام صادر می شوند تا فعالین چپ و سوسیالیست جنبش کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی مانند زنان و دانشجویان را از پیوستن به یکدیگر باز دارند. تا از حرکت پیشرونده کارگران و اقشار زحمتکش و رنجیده دیگر برای ایجاد تشکل های توده ای طبقاتی شان باز دارند. آنها یعنی سرمایه داران و دژخیمان دولتی شان به خوبی می دانند که اگر کارگران و دیگر اقشار در تشکل های توده ای طبقاتی شان و بویژه حزب طبقه کارگر، بر اساس سیاست و استراتژی ستیز طبقاتی متشکل شوند، هیچ قدرتی را یارای مقاومت در برابرشان نیست.

طبقه کارگرنیز این احکام را بهمین عنوان خواهد شناخت. آنها را نه **فراموش می کند و نه می بخشد** بلکه این ها رانیز مانند به رگبار بستن کارگران اعتصابی خاتون ایاد و کشتارشان، در آتش سوزاندن کارگران کارخانه های مواد شیمیائی شانزدن و راندن ماشین به میان صفوف تظاهرات کارگران هفت تپه و پرتاب کپسول های گاز خفه کننده به سوی بچه هایشان و... رابا نفرت و کینه طبقاتی برای روز رویا روئی نهائی با سرمایه ودولت ضد کارگرش، در ذهنش محفوظ خواهد داشت.

طبقه کارگرا، می تواند و می باید که از همین امروز برای لغو این احکام دست به کار شود. کارگران اگر چه هنوز متشکل نشده اند ولی نشان داده اند که قادرند این احکام را نیز مثل احکام دیگر تا کنونی لغو نمایند.

خدمات عمومی کاناد می باشد که در قسمتی از ان چنین آمده است:

" پل مویست، رئیس و کلادی جنروکس خزانه دار این اتحادیه در نامه خود به تاریخ ۲۰ اوت ۲۰۰۸ می نویسند: " اخبار مربوط به صدور احکام تازه زندان و شلاق علیه فعالین کارگری در ایران انزجار ما را بر انگیزته است."

اما چرا جمهوری اسلامی سرمایه این کارگران رابه چنین احکامی محکوم می کند؟ یکی از علل اصلی و بنیادی چنین برخوردی از جانب کار بدستان این دولت ضد کارگر، اهمیت خود اول ماه مه و چگونگی بر گزاری این روز و دیگر شرایط زندگی و مبارزه طبقه کارگر و دیگر اقشار زحمتکش در جامعه ایران است.

روز کارگر روزی است که کارگران در چنین روزی با برگزاری مراسم جشن و تظاهرات و متینگ این روز را گرامی می دارند و اتحاد و همبستگی خود را بعنوان یک طبقه جهانی اعلام می دارند.

طبقه کارگر ایران برای برگزاری مستقل روز جهانی خود سال ها است که با طبقه سرمایه دار و دولت های دیکتاتورش دست و پنجه نرم می کند و در این مبارزه تا کنون کشته داده، زندان رفته و شکنجه شده است. ولی دست از مبارزه بر نداشته است.

امروزه نیز اگر جمهوری اسلامی بوسیله بیدادگا هس در شهر سنندج چهار نفر از کارگران شرکت کننده در مراسم اول ماه مه در این شهر را به حبس و شلاق محکوم می کند، به این خاطر است که می خواهد هزینه مستقلانه برگزار کردن روز اول ماه را به کارگران گوشزد نماید. آری حاکمان سرمایه برای زهر چشم گرفتن، این احکام ضد انسانی را برای این فعالین کارگری صادر نموده اند. این نوکران سرمایه حکم شلاق راکه متعلق به قرون وسطا است، و فقط لایق خودشان می باشد، برای ایجاد رعب و وحشت در سطح جامعه صادر کرده اند. این احکام

صدور احکام شنیع شلاق نیز کارگران را از مبارزه باز نمی دارد!

حمید قربانی

شهریور ۸۶

کار بدستان قوه قضائیه بی آبرو و حیثیت جمهوری اسلامی ایران در سنندج چهار نفر از کارگران شرکت کننده در تظاهرات اول ماه مه گذشته در این شهر رابه زندان و شلاق محکوم نموده اند. این کارگران هیچ جرمی را که حتی در قوانین مدون شده ارتجاعی جمهوری اسلامی نیز باشد، مرتکب نشده اند. صدور این احکام ارتجاعی فقط نشانه یک گردن کلفتی چاله میدانی جانیان اسلامی دُن صفت در ایران است. این کارگران بهمره همطبقه ایهایشان در سطح جهانی و ایران، فقط روز جهانی کارگر را که در جهان به رسمیت شناخته شده است را خواسته اند جشن بگیرند. البته حامیان و نوکران سرمایه به آنها اتهام اقدام علیه امنیت کشور زده اند!!

محتوای حکم حاکمین سرمایه بر علیه کارگران چنین است: سوسن رازانی به ۹ ماه حبس و ۷۰ ضربه شلاق، شیوا خیرآبادی به ۴ ماه حبس و ۱۵ ضربه شلاق، عبدالله خانی ۹۱ روز زندان و ۴۰ ضربه سلاق و خالد حسینی ۶ ماه حبس و ۵۰ ضربه شلاق.

صدور چنین احکامی انزجار و نفرت عمومی را بر انگیزته است. در سطح ملی و بین المللی کمیته ها، تشکل ها، سازمانها، احزاب کارگری و سوسیالیست و مدافعان حقوق کارگران واتحادیه های کارگری برای لغو و در جهت محکوم کرد این احکام بیانییه، نامه اعتراضی صادر نموده اند. سایت کارگری "لیبر استارت" ۱۱ که مرکز آن در کانادا است یک کمپین جهانی اعلام کرده است. یکی از تازه ترین این اعتراضات، نامه اعتراضی اتحادیه

رویارویی امریکا و ناتو با روسیه

بصیر زیار

په نقل از نشریه کارگری خپه ۲۲
سپتامبر ۲۰۰۸
سازمان سوسیالیست های کارگری افغانستان

جنگ پنج روزه گرجستان و روسیه بر سر تسلط بر مناطق اوسیتای جنوبی و ابخازیا که با تلفات و ویرانهایی توأم بود، یکباردیگر توجه جهانیان را به یکی از مناطق بحرانی دیگر جهان جلب کرد. هرچند که از زمان فروپاشی اتحادشوروی تا امروز منطقه قفقاز مانند خاورمیانه، بالکان و جنوب آسیا یکی از مناطق بحرانی جهان بوده است، اما بحران کنونی سریعاً به تقابل و نزاع آشکار میان ناتو و امریکا با روسیه تکامل نمود. با وجود آتش بس و تلاشهای دیپلماتیک برای حل این منازعه، احتمال درگیریهای نظامی با ابعاد وسیعتر و پیامدهای فاجعه بار آن در آینده افزایش یافته است. هفته گذشته جنرال اناتونی ناگوویتسن معاون فرمانده کل قوای نظامی روسیه ادعا کرد که ده فروند ناو جنگی ناتو در دریای سیاه موجود است و ناوهای جنگی دیگری نیز عازم آنجاست. او همچنان اضافه نمود که: "بدلیل افزایش نیروی دریایی ناتو و صف آرائی در دریای سیاه، نیروهای دریایی روسیه نیز تصمیم به آرایش و تنظیم نیروهای خود اتخاذ نموده است." روسیه همچنان امریکا را متهم میکند که تحت پوشش کمک انسانی گرجستان را مجدداً مسلح میسازد. وزارت خارجه روسیه گفت: "معمولاً ناوهای جنگی کمکهایی انسانی حمل نمیکنند و این یک دیپلماسی کشتی توپدار است، این وضعیت را بیشتر با ثبات نمیسازد." در همین رابطه نیویارک تایمز در ۲۸ اگست پذیرفت که امریکا با سیاست رساندن کمکهایی انسانی با ترانسپورت

طیارات و کشتی های جنگی، آشکارا به روسیه نشان میدهد که آنها(روسها) کاملاً بر فضا و بنادر گرجستان تسلط ندارند. روزنامه حریت ترکیه از ناگوویتسن نقل میکند که کشتیهای امریکائی راکتهای اتمی را حمل میکنند که اهداف روسی را تا سن پترزبورگ میتواند هدف قرار دهند. همینطور رویتر در ۲۶ اگست خبر میدهد که کشتی جنگی روسیه بنام ماسکوا جهت آزمایش اسلحه وارد دریای سیاه گردیده است.

احتمال اینکه صف آرائی اخیر منجر به یک درگیری جدی نظامی میان روسیه و امریکا گردد اندک است. فاکتورها و عوامل اصلی زیادی وجود دارند که مانع یک چنین امری (یک جنگ نظامی تمام عیار) می شوند، یکی از این عوامل اصلی عدم توافق دولتهای عضو ناتو بر سر این مسئله است. از همان آغاز درگیری مواضع کشورهای مهم اتحادیه اروپا نظیر فرانسه و آلمان با موضع ایالات متحده امریکا و بریتانیا فرق داشت. بسیاری از کشورهای اروپای غربی طرفدار رویارویی با روسیه نیستند. اکثریت این کشورها نه فقط از روابط با روسیه منافع اقتصادی دارند و بمنابع انرژی روسیه مانند نفت و گاز آن وابسته اند، بلکه میدانند که درگیری دظامی با روسیه که بعد از امریکا بزرگترین قدرت نظامی و هسته ای جهان است یک شوخی نیست. هرگونه درگیری با روسیه به ویرانی اروپا خواهد انجامید. از جانب دیگر ایالات متحده، علیرغم منافع استراتژیکی آنکشور در سلطه بر مناطق قفقاز و حوزه کسپین، این جنگ را در شرایط حاضر به صرفه نمیبیند.

شواهد زیادی حاکی از آنست که حمله نظامی گرجستان به اوسیتای جنوبی و ابخازیا به مشوره و پشت گرمی و آشننگتن صورت گرفته است. پرسونلهای نظامی امریکا و اسرائیل قبل از این حمله مشغول آموزش و تجهیز ارتش گرجستان بوده اند. حدود یکهزار پرسونل نظامی امریکا در

کنار ارتش گرجستان در این حمله شرکت داشته اند و ارتش روسیه با بدست آوردن مدارک بازمانده از آنها، مانند پاسپورت، اسامی بعضی از آنها را افشا کرده است. دلیل دیگر نقش و توافق امریکا در دامن زدن به این بحران و درگیری، سفر دیک چنی به گرجستان روزهای قبل از شروع جنگ خوانده می شود. چنانچه روزنامه لاس انجلس در سرخط یکی از مقالات خود در ۲۶ اگست مینویسد که: "چرا آقای چنی درست پیش ازین جنگ در گرجستان بود؟"

پس از فروپاشی اتحادشوروی در سال ۱۹۹۱ امریکا و ناتو بطور متداوم در تلاش جهت تضعیف و به محاصره کشیدن روسیه بوده اند. امریکا و متحدین اش خواسته اند که موقعیت روسیه را تا سطح یک کشور نیمه مستعمره خود تنزیل دهند. زمانیکه در سال ۱۹۹۰ اتحادشوروی در حال فروپاشی بود، امریکا در جنگ خلیج به عراق یکی از متحدین شوروی در خاورمیانه حمله کرد. در سالهای نود امریکا و کشورهای اروپایی کوشیدند با تجزیه یوگوسلاویا، صربستان متحد دیرین روسیه را ایزوله و تضعیف کنند. کشورهای غربی پس از فروپاشی اتحادشوروی با جدیت تمام سعی کردند تا کشورهای را که در گذشته جز قلمرو اتحادشوروی و یا از متحدین آنکشور در پیمان وارسا بودند را به پیمان ناتو و اتحادیه اروپا جلب نمایند. از جمله میتوان به پذیرفته شدن کشورهای نظیر استونیا، لاتویا، پولند، چک، هنگری و بلغاریا به اتحادیه اروپا و ناتو اشاره کرد. در سال ۱۹۹۹ امریکا و متحدین آن در پیمان ناتو جنگ هوایی یا بمباردمان صربیا را در دستور کار قرار دادند. همزمان با آن ساختمان پایپ لاین که قرار است نفت حوزه کسپین را از طریق باکو و گرجستان به بندر سایهان مدیترانه انتقال دهد آغاز نمودند. در سال ۲۰۰۲ پس از حمله به افغانستان، امریکا پایگاههای نظامی اش در آسیای میانه از جمله ازبکستان و قرغیزستان

جزئی از نیروهای اجیر آن هستند، یک نمونه بارز این هیپوکراسی بشمار میرود. غرب در رأس آن امریکا زیر عنوان دفاع از حق اقلیت آلبانیایی تبار و رهائی شان با بمباردمان وحشیانه هوایی مدرسه ها، بیمارستانها، پلها، کارخانها و منازل مسکونی مردم صربستان و ویران کردن آن بر سر باشندگان بیدفاع که طی آن هزاران انسان بیگناه را از حق حیات محروم ساختند. اما امروز در مورد گرجستان بجای دفاع از حق اقلیتهای ابخازی و اوسیتیایی که سالهاست انضمام به جمهوری گرجستان را نمی پذیرند، از تمامیت ارضی گرجستان به عنوان یک اصل مقدس به دفاع بر خواست.

معلوم نیست تا کی زورمند بودن بر حق بودن و منافع تعداد معدود از استثمارگران ثروتمند منافع همه اقشار اجتماعی معنی یابد. امری که قرنها همچون سنگ لحد بر ذهن و جسم انسانیت سنگینی میکند. زمان آن فرا رسیده که باید به همه این بیعدالتی ها نه گفت و این دنیای وارونه را واژگون کرد. نیروی مادی که در این نه گفتن و قبل از همه در واژگونی این نظام ذینفع است و قدرت و توانایی به سرانجام رساندن آن را دارد، کارگران جهان است. بنأ زمان آن فرارسیده است که کارگران جهان با تشدید مبارزات خود در هر کشور بنیاد این جهان نابرابر را واژگون سازد. *

اولین سفر خارجی خود از چین دیدار بعمل آورد. روسیه یکزمان امیدوار بود که با مستقل شدن هرچه بیشتر اتحادیه اروپا از ایالات متحده، با ایجاد روابط نزدیکتر با این اتحادیه نقش امریکا را در حوزه ای نفوذ خود کمزنگتر سازد. اما با پیوستن هرچه بیشتر کشورهای اروپای شرقی و کشورهای عضو اتحادشوروی سابق به پیمان ناتو، روندی که امریکا به شدت از آن حمایت میکند، این چشمانداز برای روسیه تاریک بنظر میرسد. بنابراین روسها برای آنکه از منافع امپریالیستی خود دفاع کنند، ناگزیر از نزدیکی بیشتر به چین اند.

مقابله و تضاد قدرتهای امپریالیستی بر سر تقسیم و تجدید تقسیم جهان و منابع آن پدیده تازه ای نیست. این جنگ منافع تابحال با برافروخته شدن جنگ اول و دوم جهانی و صدها جنگهای محلی دیگر، صدها ملیون انسان را بکام نیستی کشانیده و ویرانههای عظیم را ببار آورده است. صف آرائی در گرجستان، که از جانب امریکا و غرب بنام دفاع از دموکراسی و تمامیت ارضی آنکشور عنوان میگردد، ادعاهای میان تهی و گمراه کننده ای بیش نیستند. هیپوکراسی یا دورویی غرب دیربست که از پرده افتاده است و فقط ابله ترین آدمها شاید به ادعاهای از این دست باور نمایند. دفاع از اسقلال کوزوو، که رهبران آن مستقیماً از سیا دستور میگرفتند و

۰۰۰ را احداث و افتتاح نمود. البته ازبکستان بعداً در مخالفت با امریکا پایگاه نظامی آنکشور را از خاک خود برچید. در اواخر ۲۰۰۳ امریکا و غرب با براه انداختن "انقلاب گلابی" Rose Revolution ساکاشویلی را در گرجستان بقدرت رساندند. و در سال ۲۰۰۴ با "انقلاب نارنجی" orange revolution اوکراین رژیم دلخواه خود را شکل دادند. برسمیت شناختن کوزوو و طرح استقرار موشکهای دفاع هوایی در جمهوری چک و پولند، روسها را بیش از پیش نگران نمود.

با وجود همه تعرضات که در بالا به آن اشاره شد این اولین بار است که روسیه با تعرض گرجستان به مناطق اوسیتیایی جنوبی و ابخازی از خود عکس العمل جدی نشان میدهد.

هر دو طرف این جنگ قدرتهای امپریالیستی اند. روسیه که اکنون با درآمد سرشار نفت و گاز از بحران سالهای قبل بیرون آمده و با ایجاد اتحاد شانگهای و رفع مخاصمات ارضی با چین خود را در برابر امریکا و غرب تنها احساس نمیکند، حاضر نیست در برابر پیشرویهای امریکا و ناتو نظاره گر باشد. روسیه در سالهای اخیر تلاش ورزیده است تا روابط خودش را با چین و هند بیش از پیش نزدیک کند. اهمیت این رابطه در سیاست خارجی روسیه ازینجا پیداست که آقای دمیتری مدویدوف رئیس جمهور روسیه در

بقیه از صفحه ۱۴

صدور احکام شنیع شلاق نیز کارگران را از مبارزه باز نمی دارد!

برای دفاع از حرمت و کرامت انسان، برای نجات جامعه از رفتن به قهقرای تیرگی و نابودی و نیستی و برضد طبقه سرمایه دار ودولتتش که جامعه ایران را به سوی مسلط شدن توحش می برند، برای لغو چنین احکامی به مبارزه متحدانه و همبسته بر خیزیم. بویژه در چنین شرایطی وظیفه

زحمتکش ساخته است. این می تواند با متحد تر شدن و یک دل و هم رأی شدن هر چه بیشتر سوسیالیست های کارگری ایران، سوسیالیست های موجود در دوردن طبقه کارگر میسر شود.

برای اطلاع بیشتر از کمپین لیبر استارت و امضاء به این جا مراجعه کنید
<http://www.labourstart.org/cgi-bin/solidarityforever>
<http://cupe.ca/globaljustice/Irans-lashing-senten>

و مسئولیت کارگران فعال، چپ و سوسیالیست های کارگری دیگر جنبش های ایجاب می کند که دست در دست یکدیگر نهند و با یک استراتژی کارگر محور، جنبش های اجتماعی را متحد کرده و نقش خود را بیش از پیش بعنوان رهبران جامعه برسمیت بشناسند. بدانند که عقب راندن رژیم جمهوری اسلامی سرمایه و لغو چنین احکامی و در کل نجات جامعه ایران از این نکبت روزافزون فقط از عهده یک طبقه کارگر متشکل و متحد و آگاه در رهبری دیگر اقشار تحت سنم و

به پیوست تصویر آگهی مزایده جهت اطلاع ارسال شده است.

شایسته است که همگان با شرکت فعالانه در مبارزه کارگران هفت تپه همکاری نمایند.

جمعی از فعالان کارگری

تپه این بار نیز این دسیسه خنثی شود.

نکته جالب توجه این است که برخی شرکت هایی که قصد شرکت در مزایده را داشته اند، نگران هستند که در صورت خریداری زمین و انجام عملیات کشاورزی، کشت آنها به آتش کشیده خواهد شد و از اینرو آنان از خیر شرکت در این مزایده گذشته اند!

آتش در زمین های نیشکر هفت تپه !!

(مبارزه کارگران هفت تپه علیه فروش زمین ها به پیروزی رسید!)

شهریور ۱۳۸۷

مزایده فروش هزارهکتار زمین کشاورزی در هفت تپه در اثر مبارزه کارگران با شکست مواجه شد. اکنون نیز در دور جدیدی، آگهی مزایده هفتصد هکتار از زمین ها اعلام شده است.

شرکت کشت و صنعت نی شکر هفت تپه زیر نظر " شرکت مادر تخصصی تولید محصولات کشاورزی، دامی و منابع طبیعی" وابسته به وزارت جهاد کشاورزی است. در تیرماه ۸۷، طبق مصوبه هیأت دولت، این شرکت به وزارت صنایع و معادن واگذار شد که گویا قرار است تا چند ماه دیگر این تحول به طور کامل انجام گیرد.

از آنجا که در راستای خصوصی سازی (بخوانید اختصاصی-خودی سازی) و اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی قرار بر این است که چوب حراج به زمین ها و اموال این شرکت زده شود و به " خودی" ها واگذار شود، کارگران هفت تپه که تا کنون طی چندین مرحله اعتصاب و اعتراض موفق به دریافت بخشی از حقوق معوقه خود شده اند، در یک حرکت اعتراضی و فشار موفق شدند اولین مزایده ی فروش زمین های این شرکت را با شکست مواجه کنند.

در اولین مزایده قرار بر فروش هزارهکتار زمین بود که ناکام ماند.

اکنون آگهی مزایده ی هفتصد هکتار زمین اعلام عمومی شده است که به نظرمی رسد با توجه به اعتراض ها و فشار های کارگران هفت

سرود کارگران هفت تپه

جمعی از فعالان کارگری

هفت تپه هفت تپه هفت تپه

...

برای شنیدن این سرود و دیدن متن کامل اشعار آن به لینک زیر مراجعه کنید:

<http://www.komitteyehamahangi.com/sorude7tape.htm>

میخوان کارگر بشه بیکار

مدیر عامل وکیل فرماندار

همدستن با سرمایه دار نقشه اینه بشیم استثمار کور خوندین کارگر شده بیدار

تو کارخونه کارمند یا برزگر

کارگر وایساده پشت کارگر

زنا تو صف اول نبرد

همدوش کارگران مرد

هفت تپه هفت تپه هفت تپه ...

مردم با حقوق بخور و نمیر

معلم کارگر آی مزد بگیر

اگه نه میمونیم زار و تزار

داشتن تشکل چاره ی کار

شورای اسلامی کار یا انجمن صنفی ناکار کارگر از اینا شده بیزار

تشکل آزاد و مستقل... تشکل آزاد و مستقل... تشکل آزاد و مستقل

اینه راه علاج مشکل

...



این سرود توسط گروه موسیقی
موسسه عالی هنرهای نمایشی و تئاتر
تهران و از طرفین بنیاد و جوان
کارگران هفت تپه
تهیه و تنظیم و آواز خوانی
از شکر کارگر تپه

گزارش تحلیلی دومین جلسه مجمع عمومی کمیته هماهنگی منطقه غرب

به نقل از سایت کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری

دومین جلسه مجمع عمومی کمیته هماهنگی منطقه غرب در شهربوکان و بحضور اکثریت اعضا برگزار شد. همانطور که در اطلاعیه مربوط به آن آمده است جلسه با رعایت یک دقیقه سکوت به پاسداشت یاد تمام کسانی آغاز شد که در راه آزادی طبقه ی کارگر جان باختند. سپس هیئت رئیسه با رای اعضا انتخاب و در ادامه گزارش و نحوه ی عملکرد کمیته توسط یکی از اعضا هیئت اجرایی پیشین ارائه شد. این گزارش شامل وضعیت کمیته، وا شکافی مشکلات و فضای آن در طول این مدت بود که با دیدی رادیکال، انتقادی و همه جانبه به بررسی بحران، مسائل و گرایشاتی که کمیته با آن دست به گریبان بوده پرداخت.

بازداشت و صدور احکام صادره برای فعالین کارگری موضوعی بود که با مشارکت حاضرین در جلسه ریشه یابی شده و آنرا ناشی از فشار سیستم سرمایه داری برای محدود کردن فعالیت های این کمیته که می رود جایگاه تعیین کننده تری را در جامعه ایفا کند دانستند که در نهایت حاضرین حمایت همه جانبه سریع و بی قید و شرط از فعالین کارگری و سایر فعالین عرصه های دیگر را همچون گذشته یکی از وظایف مهم کمیته هماهنگی برشمردند و بر لزوم اجرای راهکارهای عملی برای حمایت از افشین شمس، سوسن رازانی، شیوا خیرآبادی، عبدالله خانی و سید غالب حسینی به تبادل نظر پرداختند.

همچنین ارتباط کمیته با سایر جنبش های اعتراضی از جمله جنبش دانشجویی، زنان، معلمین و..... مورد بحث و بررسی قرار گرفت و بر هماهنگی و

ارتباط گیری عمیقتر با تمام حرکات اعتراضی تاکید شد. فعالیت های کمیته در راستای کمک به ایجاد تشکلات مستقل کارگری یکی از بحث های زمان بر جلسه بود. کارنامه ی کمیته در این راستا به نقد گذارده شد و پتانسیلهای موجود برای ایجاد تشکلات کارگری مورد ارزیابی قرار گرفت.

در ادامه گزارش مالی کمیته هماهنگی توسط مسئول آن اعلام و امورات مالی به شکلی شفاف و مکتوب ارائه گردید. تهیه بیلان و ثبت کامل سیستم مالی از پیشنهادات ارائه شده در جلسه بود.

پس از پایان گزارشات برگزاری انتخابات برای هیئت اجرایی جدید صورت گرفت. لازم به ذکر است که در این دوره از انتخابات هیئت اجرایی تعداد داوطلبان برای قبول مسئولیت مثال زدنی بود که در فضایی کاملاً رفیقانه با تعیین 5 نفر عضو اصلی 2 نفر عضو علی البدل 1 نفر به عنوان بازرس اصلی و 1 نفر به عنوان بازرس علی البدل، زیر نظر 3 ناظر پایان یافت.

پس از پایان رایی گیری بحث آزاد برگزار شد. مسائل مطروحه ی قبلی که در گزارش آمده است با جزئیات بیشتری مورد سنجش قرار گرفت. جایگاه کمیته هماهنگی و فعالین آن که چگونه می توانند به سازماندهی کارگران برای تشکیلی و خودباوری افزونتر منجر شود از محوریت بیشتری برخوردار بود که با توضیحات چند نفر از فعالینی که در این راستا مجربتر بودند مسائل شکل بازتری به خود پیدا کرد. همین مسئله موجب انتقال تجربیات فعالین کارگری در مکانهای مختلف شد که اهمیت بسزایی برای پیشرفت طبقه ی کارگر خواهد داشت امید میرود این شکل از انتقال تجربیات در کمیته هماهنگی نهادی شود تا کارگران بتوانند به شکل هوشیارانه تری از توانمندیهای خود بهره ببرند.

کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری (منطقه غرب)

18/6/1387

دستگیری فعالین کارگری و دانشجویی در شوش

بنا به اطلاع رسیده در تاریخ ۲۴ شهریور سهراب سگوند، وبلاگ نویس که فعالیت های کارگری نیز داشته است از طرف اداره ی اطلاعات شوش به وسیله ی تلفن احضار می شود، و تاکنون اطلاعی از وی در دست نیست.

ضمناً بهروز نیکوفرد فعال کارگری هفت تپه در تاریخ ۲۷ شهریور از سوی اداره ی اطلاعات احضار شده است و بعد از چند ساعت بازجویی به او گفته می شود؛ جهت تکمیل پرونده روز دوشنبه اول مهر می بایست خود را به آن اداره معرفی نماید.

کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری
۲۸/۶/۱۳۸۷

دادگاهی افشین شمس به تعویق افتاد

طبق ابلاغ قبلی قرار بود افشین شمس، عضو کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری، که در ۱۳ تیر ماه امسال به جرم فعالیت های کارگری دستگیر شده بود؛ در تاریخ ۱۸ شهریور ماه در شهر اصفهان دادگاهی شود اما به بهانه نبودن قاضی پرونده این دادگاهی صورت نگرفت و همچنان وضعیت افشین شمس نامعلوم میباشد.

ما ضمن محکوم کردن این گونه دادگاهی های فرمایشی، خواستار آزادی بی قید و شرط و فوری افشین شمس هستیم.

کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکلهای کارگری
۲۳/۶/۱۳۸۷

مصاحبه بهزاد سهرابی با یدالله خدردی ...

- ما کارگران هر روز شاهد بی حقوقی و پیامال شدن حقوقمان از طرف سر مایه دارن و صاحبان سرمایه هستیم، کارگران در ایران هر روز به اشکال مختلف اما در شکل پراکنده آن، از حقوق خود دفاع میکنند، اما گاهی ما شاهد آن هستیم که این اعتراضات به آن نتیجه دلخواه نمی رسد، شما دلیل این عدم موفقیت را در چه چیز ارزیابی می کنی؟ سد و موانع را در چه چیز میبینی؟

این سد و موانع در خصلت جامعه سرمایه داری است. سرمایه داران و صاحبان سرمایه، حرص و طمع سیری ناپذیری دارند. اینها تا آنجا که توان داشته باشند و برایشون مقدور باشه هر کاری را بر علیه ما انجام میدهند. اینها حتی به سفره خالی ما دست درازی میکنند و این حداقل دستمزد بخور و نمیر را از ما میگیرند و به سودهای خودشان اضافه می کنند. صاحبان سرمایه از هیچ جنایتی روی گردان نیستن. یعنی حرص و طمع سر مایه داران آنقدر زیاد است که جون انسانهای کارگر و زحمتکش و فقیر برای آنها هیچ معنی و ارزشی ندارد. و اینان در رابطه با اصل ۴۴ قانون اساسی میخواهند به هر طریق ممکن همه چیز را خصوصی کرده و به زندگی ما لطمه سنگینی وارد میکنند. به این دلیل سرمایه داران با هم متحد هستند و ما در عوض پراکنده ایم و دلیل اینکه ما بیشتر اوقات موفق نمیشیم این است که ما با هم اتحاد و همبستگی نداریم.

- به نظر شما در شرایط موجود برای برون رفت از وضعیت فعلی باید چکار کرد، تا کارگران بتوانند با همبستگی و اتحاد طبقاتی به این شرایط اسفناک و غیر انسانی اعتراض کنند و بتوانند توانمند در مقابل حاکمیت افسار گسیخته سیستم سرمایه داری در جهت دست یابی به منافع خود مبارزه کنند؟

پیشنهاد و راه کار من اینه که باید کارگران خود و نیروی خودشان را بشناسند. حق و حقوق خودشان را تشخیص بدهند و برای رسیدن به آن مبارزه کنند. برای رهائی از این بن بست ما کارگران باید با هم اتحاد و همبستگی داشته باشیم. یعنی در سایه اتحاد و همبستگی است که کارگران به حق و حقوقشان میرسند خارج از این اگر کارگران جدا از هم عمل کنند ما به چیزی دست پیدا نمیکنیم. تنها در سایه اتحاد، در سایه با هم بودن و در سایه آگاهی است که ما به حقوق خود می رسیم. کارگر باید به عنوان یک کارگر، به عنوان یک شهروند به حقوق خودش آگاه باشد. با اتحاد صد در صد ما موفق میشیم. اگر کارگر آگاهی طبقاتی داشته باشد، اگر منافع کارگری خود را بشناسد آگاهانه از آن دفاع خواهد کرد. اگر کارگر آگاه به منافع خود باشد قدمهایش استوارتر و منافع هم طبقه‌ای خود را بهتر درک میکند و می تواند در راستای آن مطالبات، گامهای استوار و محکمی را بردارد.

- با تشکر از اینکه در این گفتگوی صمیمانه و کارگری شرکت کردید. من هم به عنوان یک کارگر با حرف های شما موافق هستم و تنها با اتحاد و همبستگی و آگاهی طبقاتی است که ما میتوانیم به نیروی خود به این مناسبات خاتمه دهیم و دنیا ی متفاوتی را جایگزین کنیم، دنیایی فارغ از بردگی و کار مزدی، دنیایی فارغ از استثمار و درندگی، دنیا ئی شاد و زیبا که شایسته هر انسانی است. موفق و پیروز باشید. چون کارگران نساجی میخواهند به صورت راهپیمایی به طرف استانداری حرکت کنند و برای اینکه ما هم بتوانیم با آنها هم گام شویم تا دیدار بعد این مصاحبه را به پایان میرسانم. به امید پیروزی طبقه کار جهانی.

گاه شمار اعتراضات اخیر کارگران پرریس، نساجی کردستان و فرش غرب بافت

بنا به گزارشات «کمیتة هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل های کارگری» (منطقه غرب) روز ۲۱ شهریور ۱۲۰ نفر از کارگران کارخانه نساجی پرریس سنندج، در نهمین روز اعتصاب خود، در شهر سنندج دست به راه پیمائی زدند. تعدادی از کارگران نساجی کردستان که به مدت چند روز با خواست استمرار کار و پرداخت حقوق معوقه در مقابل استانداری تجمع کرده بودند، و فرش غرب بافت که خواهان بازگشت به کار هستند، در این راه پیمائی شرکت داشتند. در این راه پیمائی، کارگران پلاکاردهایی را با خود حمل می کردند که روی آنها نوشته شده بود: "نان= کار"، "قرارداد موقت هرگز"، "ما کارگران به خاطر نبود کار در فقر و گرسنگی به سر می بریم"، "بیکاری= ناامنی اجتماعی"، "ما خواهان استمرار کار هستیم، کار کار کار"، "پرداخت حقوق معوقه"، "کار، توسعه، عدالت اجتماعی" و "بیکاری = فقر و گرسنگی". روز ۲۴ شهریور کارگران کارخانه پرریس همراه با کارگران فرش غرب بافت در مقابل اداره کار سنندج تجمع کردند. آنها اعتراض خود را با بلند کردن پلاکارد «ما گرسنه ایم» آغاز نمودند. روز دوشنبه ۲۵ شهریور کارگران پرریس جهت پی گیری خواست های خود برای دومین بار در مقابل اداره کار سنندج تجمع کردند. در این تجمع کارگران با دست نوشته های خود خواست ها و مطالبات خود را که عبارت بود از "دریافت حقوق معوقه"، "زندگی انسانی حق ماست"، "تشکل حق ماست" اعتراض خود را آغاز نمودند. این دست نوشته ها توسط پلیس حاضر در منطقه جمع آوری شد. روز ۲۷ شهریور تجمع در مقابل اداره کار تکرار شد و سرانجام کارگران معترض دو نماینده از میان خود به اداره کار معرفی کردند. روز ۲۸ شهریور کارگران پرریس و فرش غرب بافت مجددا در مقابل اداره کار تجمع کردند. نتیجه گفتگوی نمایندگان پرریس با مسئولین وزارت کار به این منجر شد که از طرف وزارت کار نامه ای به کارفرمای پرریس نوشته شود تا او روز ۳۰ شهریور در رابطه با مشکلات کارگران به داره کار مراجعه کند. *

مقابل استانداری کردستان دست به تجمع میزنیم و میخواهیم صدای خود را به گوش مسئولین استان برسانیم!! اما تا کنون هیچ نتیجه‌ای عاید ما نشده یعنی در این ماه مبارک رمضان هم و در آستانه باز گشائی مدارس، نسبت به پرداخت حقوق که برای امرار معاش ما و خانواده‌هایمان حیاتی است، مسئولین استان و هیئت مدیره کارخانه هیچ اقدامی را صورت نداده‌اند.

- در مورد مطالباتی که در دستور کار شما میباشد و آنچه که شما در حین اعتراضات به آن اشاره دارید اگر ممکن است بیشتر توضیح دهید و در صورت امکان مطالبات مشخص خود را بیان نمائید.

ما چند مطالبه کارگری داریم. یکی از آن مطالبات که برای ما ضروری و حیاتی است استمرار کار در محل کارمان است و بعدا دریافت حقوق معوقه میباشد. حتی آن حداقل قوانین کار هم به نفع ما نبوده و کارفرما با توجه و با اتکا به همین قوانین اداره کار میخواهد ابتدائی ترین حق ما را که کار و استمرار کار است را از ما بگیرد. یعنی آن جوی باریکی که ما میتوانیم در حد بخور و نمیر ازش استفاده کنیم، میخواهد آن را هم از ما بگیرد. پس حیاتی ترین شعار و خواست و مطالبه ما ادامه کار و استمرار کار در محل کار خود مان میباشد و بر این مطالبه با فشاری خواهیم کرد چرا که این حق ماست. آلان ما کارگران حدود ۴ ماه است که حقوق خود را دریافت نکرده‌ایم که این هم یکی دیگر از خواست‌های ما میباشد.

بخشنامه‌ای تصمیمات خودش را کتباً اعلام و عنوان نمود که تا تاریخ ۳۱ شهریور ۸۷ باید کلیه کارگران خود را به امور اداری معرفی و با این کارخانه تسویه حساب کنند. این یعنی عدم رعایت حق و حقوق کارگران و سوابق آنان و زیر پا گذاشتن حقوق شهروندی و صنفی کارگران. کارفرما میخواهد با پرداخت یک مبلغ ناچیز و با توجه به بحران و تورمی که در جامعه وجود دارد با ما کارگران نساجی تسویه حساب کند!! و ما را از کارخانه بیرون کنند. اعتراضات ما از بدو تصمیم هیئت مدیره شروع شد. ما در ابتدا به صورت متناوب در داخل کارخانه اعتراض خود را شروع کردیم و بعد از اینکه مواد اولیه کارخانه تمام شد و در پی بخشنامه صادر شده مبنی بر تسویه حساب با کارگران و با توجه به سیاست‌های آشکار هیئت مدیره، ما تصمیم گرفتیم که به طور جدی از منافع خود دفاع کنیم. برای اولین بار ما در مقابل درب ورودی کارخانه دست به تجمع زده و به تصمیمات هیئت مدیره اعتراض کردیم. (از اول مرداد ماه امسال اعتراضات ما شروع شد) بعد از پایان تعطیلات تابستانی یعنی ۱۵ مرداد اعتراضات ما حالتی جدی به خود گرفت و ما مطالبات و خواست‌های خودمان را بصورت کتبی به اداره کار، استانداری، اداره صنایع و دیگر ارگان‌های ذی ربط ارسال کردیم و متأسفانه تا کنون هیچ نتیجه‌ای از آن نگرفته ایم. ما تصمیم گرفتیم که اعتراضات خود را به جلو استانداری انتقال داده تا بتوانیم از حقوق خود دفاع کنیم در این رابطه ما از روز یکشنبه تا امروز که ۲۱ شهریور است به مدت ۵ روز میباشد که هر روز در

مصاحبه بهزاد سهرابی با یدالله خدري یکی از نمایندگان کارگران نساجی کردستان

به نقل از سایت کمیته هماهنگی برای کمک
به اسپسداد تشکله کارگری

- با عرض سلام خدمت شما دوست عزیز و گرامی، قبل از هر چیز اگر ممکن است خودتان را برای خوانندگان ما معرفی کنید.

با سلام به شما آقای سهرابی، من یدالله خدري کارگر نساجی کردستان هستم که حدوداً ۱۸ سال در این مرکز مشغول به کاری باشم. من قبلاً استخدام رسمی بودم که چند سال پیش اخراج شدم و اکنون به صورت قراردادی در کارخانه نساجی کردستان مشغول به کار هستم. من قبلاً در قسمت مقدمات بافندگی و بعداً به عنوان مکانیک دستگاه‌های بافندگی مشغول به کار بوده که بعد از بستن سالن بافندگی، در قسمت ریسندگی مشغول به کار شدم.

- اگر ممکنه در رابطه با اعتراضات جدید کارگران نساجی کردستان و روند چگونگی این اعتراضات که هنوز ادامه دارد، توضیح دهید.

در رابطه با اعتراضات نساجی کردستان، ما کارگران این کارخانه حدود ۴ ماه است که حقوق خود را دریافت نکرده ایم و هیئت مدیره، طی